

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال پنجم شماره ۶۰ - آبان ۱۳۷۸

حد به اصول مرامی خود احترام می‌گذاریم و بدان پایبندیم و در امر مبارزه دموکراتیک پیگیریم. این امر برای حزب واحد طبقه کارگر ایران در آتیه احترام ایجاد می‌کند. ما با افتخار امروز بدرج این سند مبادرت می‌ورزیم و مسروریم اگر سایر سازمانهای سیاسی ایران نیز مواضع خویش را در آن دوران بر ملا کنند تا مورد قضاوت مردم قرار گیرد. برای درک اهمیت کار ما، مهم آن است که خوانندگان توجه کنند که ما این مواضع را در چه شرایط سخت و خفقان آوری گرفتیم، در شرایطی ادامه در صفحه ۲

ممنوعیت انتشار روزنامه "سلام" و "نشاط" که از نشریات جناحی از حکومت هستند و نه آنطور که عده‌ای جلوه می‌دهند روزنامه‌های اپوزیسیون، ما را بر آن داشت تا برخورد کمونیستی را نسبت باین اقدام روشن کنیم. ما می‌توانستیم مقاله مستقلی در این زمینه بنویسیم و می‌توانستیم به اسناد تشکلهای ناشر "توفان" مراجعه کرده به انتشار یک سند تاریخی اقدام کنیم. ما راه دوم را برگزیدیم زیرا مردم می‌بینند که دیدگاه ما "توفانیها" از همان روز نخست در برخورد به ممنوعیت "میزان" تا به چه حد کمونیستی بوده است و ما تا به چه

از زبان ناظم حکمت بشنویم در صفحه ۸

اعتراض علیه حضور خاتمی در فرانسه

- انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران
- حزب دموکرات کردستان ایران - فرانسه
- سازمان کارگران مبارز ایران - حزب کار ایران (توفان) - واحد فرانسه
- سازمان فداییان (اقلیت) در فرانسه
- سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - فرانسه
- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - فرانسه

نهادهای، تشکلات و نهادهای مترقی و آزادی‌خواه را به برپایی کارزاری علیه حضور محمد خاتمی در فرانسه در چارچوب اهداف زیر فرا می‌خوانند:

۱- ما به دعوت تعجب‌آور یونسکو از محمد خاتمی به عنوان نماینده رژیم جمهوری اسلامی که با سرکوب، ترور، شکنجه و کشتار، ناقض ابتدایی‌ترین حقوق مردم ایران، به ویژه خلق کرد، زنان، نویسندگان، کارگران و زحمتکشان و جنبش دانشجویی می‌باشد و لذا مغایر اهداف اعلام شده یونسکو نیز هست، شدیداً معترضیم.

۲- ما سیاست دولت فرانسه را که با استفاده از حضور خاتمی ملاقات با او را به قصد سوداگری سازمان‌دهی کرده و عملاً نقض حقوق بشر، میثاق‌های بین‌المللی و حقوق شهروندی را در ایران تایید می‌کند، محکوم می‌کنیم.

ما کلیه نیروها و شخصیت‌های مترقی و آزادی‌خواه ایرانی و غیر ایرانی را به شرکت در یک تظاهرات اعتراضی وسیع در پاریس دعوت می‌کنیم. زمان و مکان این تظاهرات متعاقباً به اطلاع خواهد رسید. باشد که با این حرکت گامی دیگر در جهت افشای جنایات بی‌شمار رژیم جمهوری اسلامی برداریم و صدای حق‌طلبی مردم ایران را هرچه رساتر به گوش جهانیان برسانیم.

۱۵ اکتبر ۹۹
تلفن و فاکس ۳۳۱ ۴۸۹۸ ۱۸۳۳+

نامه سرگشاده به آقای فدریکو مایور، مدیر کل یونسکو

یونسکو اهداف خود را "فعالیت برای حفظ صلح و امنیت در جهان" و "احترام به عدالت، قانون، حقوق بشر و آزادی‌های پایه‌ای برای همه و بدون در نظر گرفتن نژاد، جنسیت، زبان و مذهب"، قرار داده است. ادامه در صفحه ۴

آقای مدیر کل!

یونسکو محمد خاتمی، رئیس جمهور اسلامی ایران را برای ۱۳۰امین کنفرانس عمومی خود که از ۲۶ اکتبر تا ۱۷ نوامبر ۱۹۹۹ در پاریس تشکیل می‌شود، دعوت کرده است.

اخیراً دستهای مرموزی به کار افتاده است تا پس از فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیستی شوروی و برپیده شدن بساط اتحاد فدراسیونهای متحد، راه را برای نفوذ امپریالیتهای غربی در قفقاز و بازارهای تحت نفوذ شوروی سابق باز کند. قفقاز تخته پرش امپریالیسم به آسیای میانه و تمام مناطق آسیای نفوذ شوروی به حساب می‌آید. تبلیغات چنین بود که در عرض دو سه سال آینده پول است که در جمهوری آذربایجان از پارو بالا می‌رود و مردم در جمهوری آذربایجان در بهشت برین زندگی خواهند کرد. اتکاء به آذربایجان از پارو بالا می‌رود و مردم در جمهوری آذربایجان در بهشت برین زندگی خواهند کرد. اتکاء به نفت سرشار جمهوری آذربایجان و نفوذ آمریکا در قفقاز و نوسازی جمهوری آذربایجان و سیل سرمایه‌گذارهای مسالک اروپائی و آمریکای به این توهم برخی ساده‌لوحان دامن می‌زد. بر فرض که چنین بود، بر فرض که سرمایه‌داران برای رفاه ملتها در آذربایجان سابق شوروی سرمایه‌گذاری می‌کردند چه ربطی به بهبود شرایط زندگی توده‌های مردم و طبقه کارگر جمهوری آذربایجان داشت؟ تنها بخشی از طبقات حاکم در شراکت با امپریالیسم در غارت کشورشان ثروتمند می‌شدند و اکثریت مردم در فقر و فاقه زندگی خویش را می‌گذرانیدند. عمال فرقه دموکرات آذربایجان که با حزب توده ایران وحدت کرده‌اند نیز راه را برای چنین تبلیغاتی در ایران و دامن زدن به این توهم در میان آذربایجانیها باز می‌گذاشتند و می‌گذارند

ادامه در صفحه ۶

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

از میزان تا...

که تبلیغات حزب الله و "توده‌ای‌ها" و دنباله‌بندی بعدی آنها "اکثریتی‌ها" راه را برای توجیه توقیف مطبوعات و سرکوب آزادی‌های دموکراتیک باز می‌کردند. تظاهرات ضد توقیف "آیندگان" را تحریم کرده و علیه آن هم دهان با حزب الله، چماق‌داران را بسیج می‌کردند. این را برای کسانی می‌گوئیم که امروز با فراموش کردن تاریخ روشن مبارزات انقلابی مردم ما، چپ و راست با این سازمان ضد انقلابی و ارتجاعی که باید نسبت به خیانتش به خلقهای ایران در آینده پاسخگو باشد اعلامیه مشترک صادر می‌کنند و آب تظهير بر سرش می‌ریزند. این حضرات رفقای ما را که در آن دوره اعلامیه دعوت به تظاهرات اعتراضی علیه توقیف "آیندگان" را با عنوان "آیندگان توقیف شد اما آزادی را نمیتوان به بند کشید" پخش می‌کردند به عنوان جاسوسان اسرائیل و آمریکا به چماق‌داران حزب الله معرفی نمودند. ننگ و نفرت ابدی بر آنان باد.

ما در همان نیمه اول اردیبهشت ۱۳۶۰ در ارگان مخفی خود "مبارز" (ارگان سازمان کارگران مبارز ایران) نظر خود را برای اولین بار در دفاع بی قید و شرط از آزادیهای دموکراتیک اعلام داشتیم و توضیح دادیم که اگر باین مهم توجه نشود و آزادی در زیر سلطه بورژوازی با محدودیت همراه گردد این شتر بزودی در خانه همه خواهد خوابید. پیشگویی ما درست از کار در آمد.

کار به آنجا کشید که حتی رژیم جمهوری اسلامی به همدستان جنایتش "حزب توده ایران" و "فدائیان اکثریت" رحم نکرد.

شما می‌توانید در این مقاله جای "میزان" را با "سلام" و یا "نشاط" عوض کنید. در مضمون مقاله تغییری رخ نخواهد داد.

مقاله در ارگان شماره ۳۱ "مبارز" تحت عنوان زیر به چاپ رسیده است:

"توقیف روزنامه "میزان" و برخورد کمونیستها به مطالبات دموکراتیک"

متن مقاله چنین است: "در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۱۸ که از جانب امام سال قانون نام گرفت روزنامه "میزان" بسته شد. این بار بر خلاف دفعه قبل که چماق‌داران به دفتر روزنامه حمله کردند و آنرا جورانه اشغال نمودند و به این اقدام خود به عنوان عملی انقلابی بالیدند و تحت تعقیب نیز قرار نگرفتند، تعطیل روزنامه "میزان" جنبه قانونی داشت. مجریان امور بر اساس حکم بازپرس دادگستری و با اشاره مقامات عالی‌رتبه قضائی باستناد موادیکه در قانون نیست، قانوناً روزنامه "میزان" را تعطیل کردند. پس از تعطیلی روزنامه "میزان" و دستگیری مدیر مسئول آن آقای صدر که قبل از انقلاب در نگهداری اموال شاه در نیویورک دستی داشته و بعد

از انقلاب از راه سر می‌رسد و در مقامهای بالا و از قرار در مقام شورای انقلاب نیز قرار می‌گیرد، موج اعتراض از سراسر ایران بر میخیزد، روزی نیست که نمایندگان مجلس به این عمل اعتراض نکنند و نامه‌های عریض و طویل در روزنامه‌ها درج نمایند، روزی نیست که "انقلاب اسلامی" از دستگیری مدیر مسئول "میزان" و تعطیل روزنامه سخن نگوید، روزی نیست که از بازار طومار تهیه نشود و از "میزان" حمایت نماید. در کنار این تبلیغات جناح سرمایه‌داران غیر انحصاری، حاکمیت مکتبی نیز ۲۰ هزار امضاء از بازار جمع آوری میکند که بموجب امضاءها گویا تعطیل روزنامه "میزان" بر حق بوده است. ما قصد نداریم که بمفاد قانون اساسی اشاره کنیم و به معجزات آن دل ببندیم ما بارها گفته‌ایم که قوانین از لوله تفنگ خارج میشوند و بدون این پشتوانه، کاغذ پاره‌ای بیش نیستند، اما در اینجا قصد داریم نشان دهیم که بی‌قانونیهای موجود بر متن بی‌قانونی صورت می‌پذیرد و خود متولی نیز احترام امامزاده خود را ندارد.

پس از توقیف روزنامه "میزان" مهندس بازرگان از مردم ایران برای حمایت از آزادی مطبوعات دعوت بعمل آورد، "انقلاب اسلامی" آماری در زمینه موافقین و مخالفین درج کرد و ۸۶ در صد مخالف توقیف و ۱۴ در صد موافق توقیف را نشان میداد. در روزنامه‌ها و کولای مجلس و شخصیت‌های سیاسی و حقوقی به اظهار نظر پرداختند و توقیف روزنامه "میزان" را تجاوز به حریم آزادیهای دموکراتیک، آزادی عقیده و بیان، آزادی مطبوعات محسوب داشتند، اعظم طالقانی به دادستان کل کشور نامه نوشت و در مورد توقیف روزنامه توضیح خواست و...

شبه چنین جنجالی بر سر آزادی مطبوعات در هنگام دستگیری قطب زاده نیز روی داد در آن تاریخ نیز بسیاری از همین مسئولین از سلب آزادی بیان، هتک حیثیت و حرمت اشخاص سخن گفتند و سیمای جمهوری اسلامی را به اداره سانسور و دستگاه خفقان تشبیه نمودند. قطب زاده که خود روزی طومار جمع‌آوری میکرد تا سانسور خود را موجه جلوه دهد خیاطی بود که در کوزه افتاد و تیغ سانسور بر گردش نشست. به زندان افتاد و سرانجام آزاد شد. لیکن کسی به مساله دستگیری و سپس آزادی وی رسیدگی نمود و جریان مسکوت ماند. (دستگیری نخست قطب زاده با دستگیری مجدد وی با اتهام کودتا که به اعدام وی منجر شد اشتباه نشود-توفان).

اینکه حریم مطبوعات و شخصیتها مورد تجاوز قرار می‌گیرد و برای اولین بار در جمهوری اسلامی نیست، همین گردانندگان "میزان" زمانی که بر سریر قدرت تکیه زده بودند و "لابحه جرائم ضد انقلاب" را به تصویب رساندند، از طریق وزارت ارشاد ملی قانون

ارتجاعی مطبوعات را به تصویب رسانده و اجراء کردند و جلوی انتشار بسیاری از روزنامه‌ها را به بهانه‌های گوناگون گرفتند. از تجاوز به حریم آزادیهای دموکراتیک خم بابر که نیآوردند سهل است خود بانی چنین حرکت‌هایی بودند. در زمان همین آقای بازرگان بود که افراد را بدون مجوز قانونی دستگیر کرده و شکنجه میدادند، راهپیمایی‌ها و تظاهرات را که مطابق قوانین مصوبه خودشان آزاد بود غیر قانونی اعلام میکردند، هیچکس بین این حضرات به ظاهر آزادیخواه پیدا نشد تا از حرمت انسانها، آزادیهای دموکراتیک حمایت نماید و در قبال زور و قلندری استقامت کند. همه این حضرات با تمام این بی‌قانونیها موافق بودند، دستگاه سیمای جمهوری اسلامی را بدستگاه دروغپرداز بدل کرده بودند و در مورد تظاهرات مردم در تهران و شهرستانها، در مورد جنبش مقاومت کردستان، آذربایجان و ترکمن صحرا تا توانستند دروغ گفتند و نوشتند و صدای هیچکس از این نمایندگان مجلس در نیآمد، بنی صدر به آنها اعتراض نکرد. پس آزادیخواهی این عده صرفاً آزادی طلبی برای غارت سرمایه‌داران، آزادی دروغ و دغل و چپاول است. این عده دلشان برای آزادی نمیسوزد، زیرا آزادی برای آنها سود ندارد. آنها تنها آزادی طلبی را حربهای علیه چماق‌داران حزب جمهوری (اسلامی) کرده‌اند و بس.

در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۵۹ روزنامه "بامداد" نوشت که "از انتشار ۴۰ نشریه جلوگیری شد" و "جمهوری اسلامی" در ۱۳۶۰/۱/۲۳ چنین آورد:

"فروشنندگان نشریات بدون پروانه دستگیر خواهند شد." (به اسناد ذیل مراجعه کنید).

از انتشار ۴۰ نشریه جلوگیری شد"

"... ما ضمن هشدار به تمامی مجلات و روزنامه‌ها و نشریات از آنها می‌خواهیم دست از توطئه بردارند و بیش از این در خط آمریکا حرکت نکنند و در غیر این صورت با آنان قاطعانه رفتار می‌شود.

دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران علی قدوسی

*در همین حال مسئول روابط عمومی دادستانی کل انقلاب در تماسی با "بامداد" اسامی برخی از روزنامه‌های توقیف شده را به این شرح فاش کرد.

کار - کارگر - خبر کارگر - پیکار - رزمندگان - آرمان مستضعفین - خبرنگار - ترکمن صحرا - بازوی انقلاب - خبرنگار - چریکهای فدائی خلق ایران - سیده سرخ - توفان - چه باید کرد - پیکار خلق - رهائی - مبارز - جنبش کارگری - اتحاد چپ - خلق - شنبه سرخ - پشتاز و نافرمان.

ادامه در صفحه ۳

از میزان تا...

مسئول روابط عمومی دادستانی کل انقلاب همچنين اعلام کرد چون بعضی از این ۴۰ روزنامه هنوز مخفیانه چاپ و فتوکپی و منتشر می‌شوند، پس از کشف تمامی آنها، اسامی سایر روزنامه‌ها اعلام خواهد شد.

فروشندهگان نشریات بدون پروانه دستگیر خواهند شد.

تهران- خبرگزاری- در مورد اجرای مفاد اطلاعیه دادستانی کل انقلاب مبنی بر حدود فعالیت احزاب و گروه‌ها حجت‌الاسلام باقری کنی قائم مقام کمیته‌های انقلاب اسلامی پیرامون نقش کمیته‌های انقلاب و... در این زمینه... با خبرنگار خبرگزاری پارس در میان گذاشت. وی گفت با توجه به مفاد اطلاعیه دادستانی هرگونه دسته و یا حزبی با هرگونه مرامی که باشد و بخواهد راهپیمائی میتینگ و یا سخنرانی بر پا کند چنانچه از وزارت کشور اجازه نامه کتبی نداشته باشد کمیته‌ها بشدت جلوگیری خواهند کرد. وی افزود... چون کمیته‌ها ضابط دادستانی هستند از این رو نشریات بدون پروانه را توقیف و فروشندهگان آن دستگیر خواهند شد. (پایان سند-توفان).

چرا نسبت به توقیف نشریات انقلابی، مترقی و دموکراتیک هیچ مرجعی اعتراض نکرد، چرا صدای خانم اعظم طالقانی و یا روزنامه "انقلاب اسلامی" نسبت به توقیف "مبارز" در نیامد، چرا نسبت به ضرب و شتم فروشندهگان نشریات ما یا سایر سازمانهای انقلابی هیچ وجدان لطفی متاثرنمیشود؟

پس جا دارد در اینجا ماهیت خائنانه آزادیخواهی این حضرات را بر ملا کنیم و بکوشیم که توده‌های مردم را از زیر نفوذ عوامفریبی آنان نجات بخشیم.

اما برخورد کمیونست‌ها به مطالبات دموکراتیک چیست و چگونه باید به این "نقض قوانین" برخورد کنند؟

بورژواها و کمیونست‌ها هر دو از آزادی صحبت میکنند. هر دو هوادار آزادی مطبوعات، آزادی عقاید و بیان هستند. اما بورژواها عملاً آزادیهای دموکراتیک را با بندهای قانونی، قانونی که خود آنها بعلت در دست داشتن قدرت سیاسی وضع میکنند، محدود کرده و یا از بین می‌برند. مثلاً آنها با آزادی مطبوعات موافقتند مشروط بر اینکه اساس حکومت آنان را متزلزل نکنند. پس در یک کلام بورژواها خواستار ایجاد محدودیت برای آزادیها و مطالبات دموکراتیک هستند زیرا از تئور افکار توده‌ها سخت هراسناکند.

برای پرولتاریا دموکراسی در درجه اول اهمیت قرار دارد زیرا تنها در تحت شرایط دموکراتیک است که برای کمیونست‌ها امکان دارد پرولتاریا را سازمان دهند، آموزش دهند و سطح آگاهی وی را ارتقاء دهند. اگر

سوسیالیسم علم است و این علم باید آموخته شود، طبیعتاً آزادی بیان و عقیده، آزادی قلم، اجتماعات و مطبوعات به نفع پرولتاریا برای اشاعه سوسیالیسم علمی و تشکیل طبقه کارگر است.

استبداد همواره با آگاهی بخشیدن منافات داشته و سد راه ارتقاء آگاهی افکار عمومی بوده است. پس پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش خود بخودی طبقه کارگر در شرایط خفقان و استبدای غیر ممکن و حداکثر در دامنه محدود ممکن میباشد. پس آنکس که در درجه اول از دموکراسی سود میبرد پرولتاریاست نه بورژوازی، پرولتاریاست که میتواند در شرایط دموکراتیک مبارزه طبقاتی را شکل داده و تشدید نماید. برخلاف آنارشیسیت‌ها که انقلابی بودن را ناشی از فقر و وجود استبداد و خفقان جا میزنند و هوادار تئوری "هر چه بدترها، بهترند"، کمیونست‌ها آن را محصول آگاهی اجتماعی و موضع طبقاتی دانسته و این است که برای جو دموکراتیک مبارزه مینمایند.

گفته میشود مطالبات دموکراتیک بورژوازی است، پس چگونه پرولتاریا باید از این مطالبات بورژوازی حمایت کند و برای تحقق آن بکوشد؟ ما خواهیم گفت که این ادعا بر حق است.

بورژوازی در دوران رقابت آزاد برای سرکوب خفقان و استبداد فئودالی و جایگزینی شیوه تولید سرمایه‌داری به روینای متناسب آن نیز نیازمند بود. مطالبات دموکراتیک بورژوازی باین جهت کاملاً مترقی است و محصول مبارزه در دورانی از تاریخ بشر است. اما همین بورژوازی پس از اینکه به بورژوازی انحصاری بدل شد در عرصه روینا به فاشیسم و استبداد تمایل یافت و مطالبات دموکراتیک را زیر پا گذارد و علیه آن مبارزه کرد. زیرا امروزه از آنجا که بورژوازی رسالت تاریخی خود را از دست داده قادر نیست که خواستهای مترقی دیروز خود را نیز تحقق بخشد. امروز تحقق‌یگر مطالبات دموکراتیک گرچه ماهیتاً بورژوازی است اما تنها با دست پرولتاریا میتواند انجام شود. لذا شرایط سیاسی کنونی و رشد مبارزه طبقاتی آنرا به شعار پرولتاریا بدل ساخته است. پرولتاریا امروزه بیشتر از بورژوازی از مطالبات دموکراتیک سود میبرد و می‌رود تا وظایف بورژوازی را، خود بپایان برساند. واقعیت آنستکه روزنامه‌های بورژوازی همواره آزاد بوده‌اند کسی متعرض آنها نشده است و اگر محدودیتی ایجاد شده اساساً برای روزنامه‌های غیر بورژوازی بوده و میباشد. این است که کمیونست‌ها باید از خواست آزادی مطبوعات بدفاع برخیزند زیرا این شعار بنفع کمیونست‌ها و پرولتاریاست نه بورژوازی، روزنامه‌های بورژوازی همواره آزادند. احزاب آنها که همواره آزادند و فعال، اجتماعات آنها که همواره آزادانه تشکیل میشوند و محدودیتی ندارند.

چنانچه کمیونست‌ها به این کوتاه بینی خرده بورژوازی گرفتار آیند که ما از آزادی مطبوعات دفاع نکرده و فقط طرفدار آزادی مطبوعات پرولتری هستیم عملاً بر محدودیت آزادی‌های دموکراتیک در زمانیکه قدرت سیاسی در کف بورژوازی است صحنه گذارده‌اند و مسلماً اولین شتر ممنوعیت و محدودیت این آزادیها در جلوی خانه‌ی کمیونست‌ها خواهد خوابید.

تا کتیک کمیونست‌ها چنین ایجاب می‌کند که از آزادی مطبوعات، آزادیهای دموکراتیک بطور کلی دفاع کنند و این در اوضاع و احوال روز تنها به نفع کمیونست‌ها خواهد بود. زیرا بورژواها هرگز با آزادیهای دموکراتیک و تحقق آنها موافق نیستند و به ستهای خود نیز خیانت میکنند. البته کمیونست‌ها که خود پرچم تحقق مطالبات دموکراتیک را که ماهیتاً بورژوازی است در دست دارند نسبت به احزاب بورژوازی، عقاید بورژوازی، اجتماعات بورژوازی بیطرف نخواهند بود، آنها در عین اینکه حقوق دموکراتیک را برسمیت می‌شناسند با نظریات بورژواها مبارزه میکنند و آنها را افشاء مینمایند. برسمیت شناختن این حقوق تناقضی با مبارزه علیه چگونگی استفاده از آنها ندارد.

در زمان شاه همه نیروها بجز مکتبی‌ها (بنی صدر و صادق طباطبائی-توفان) هوادار "آزادی زندانیان سیاسی" بودند، مکتبی‌های امروز در آن دوران از "آزادی زندانیان سیاسی مسلمان" دفاع میکردند. بنظر آنها مهم نبود که در زندانهای شاه کمیونست‌ها، ملی‌گراها، دموکرات‌ها، انقلابیون غیر مذهبی شکنجه شوند و یا در اسارت بسر ببرند. چگونگی حیات آنها برای مکتبی‌ها بی تفاوت بود. آنها میخواستند تنها "مسلمانان" را از چنگال شاه نجات دهند. همان روز نیز خلق ایران بانحرافی بودن این شعار پی برد زیرا طرح مساله به آن صورت جز دفاع از شاه و تأیید ضمنی کارهای وی معنی دیگری نداشت. و بهمین جهت هم مردم هیچگاه در تظاهرات میلیونی خود شعار "آزادی زندانیان سیاسی مسلمان" را نپذیرفته و خواستار آزادی همه زندانیان سیاسی بودند. زیرا این آزادی را به نفع جبهه انقلاب ارزیابی میکردند و ارزیابی آنها درست بود. مردم میفهمیدند که شعار معیوب "آزادی زندانیان سیاسی مسلمان" به نفع شاه تمام میشود و دست وی را برای سرکوب باز میکند.

مکتبی‌ها (بنی صدر و صادق طباطبائی و یاران خمینی-توفان) دموکراسی را دم بریده میخواستند و توده‌ها دموکراسی را در تمامیت خود. امروز نیز دفاع از آزادیهای دموکراتیک حتی اگر شامل روزنامه "میزان" و یا روزنامه دیگری نیز شود، باید از این دیدگاه کمیونستی صورت پذیرد و دو روشی بورژوازی را در دفاع از آزادیهای دموکراتیک بر ملا کند. ما کمیونست‌ها به صراحت میگوئیم هوادار آزادی مطبوعات ادامه در صفحه ۴

زندانی سیاسی آزاد باید گردد

از میزان تا...

هستیم، حتی روزنامه "میزان"، و می‌طلبیم که این آزادی برای سایر مطبوعات از جمله "مبارز" نیز تأمین شود. ما مبارزه علیه سرکوب و اختناق، علیه بی‌قانونی و هرج و مرج را در درجه اول به نفع پرولتاریا ارزیابی می‌کنیم و نه بورژوازی و واهمه نیز نداریم اگر در این مقطع سخنان ما با جناحی مرتجع یا لیبرال هماهنگی پیدا کند.

ما اگر از آزادی مطبوعات یا احزاب، یا اجتماعات دفاع می‌کنیم از سیاست فلان نشریه ارتجاعی دفاع نخواهیم کرد و علیه عضویت افراد در فلان حزب ضد انقلابی مبارزه می‌کنیم. ما کمونیستها مثلاً اگر هوادار حق تعیین سرنوشت ملل حتی تا سرحد جدائی هستیم، هرگز بدان مفهوم نیست که جدائی خلقها را تبلیغ می‌کنیم، ما هوادار وحدت خلقها هستیم، اما وحدت داوطلبانه آنها. برخورد ما با سایر آزادیها و مطالبات دمکراتیک نیز از این مقوله خواهد بود.

"توده‌ایها" که خود در پی استبداد فاشیستی در ایران هستند گوئی هیچ حادثه‌ای را حس نمی‌کنند. آنها که مجیز حاکمیت را می‌گویند از آزادیهای دمکراتیک صحبت نمی‌کنند و بی‌جهت نیست که روزنامه مردم در اردیبهشت نوشت: "اهمیت دادن بیش از حد به مقوله آزادیهای دمکراتیک بهر حال به سود بورژوازی لیبرال تمام می‌شود." آنها عملاً بورژوازی لیبرال را دمکرات جا زده و کمونیستها را هوادار اختناق نشان دادند.

برخی از کمونیستهای "چپرو" نیز به این تجاوز به حریم مطبوعات بی تفاوت نگاه کردند چون کوتاه بینانه فکر کردند دفاع از آزادی مطبوعات یعنی دفاع از لیبرالها و عملاً در دام رویزیونیستها و حزب جمهوری اسلامی قرار گرفتند.

برخی هم دفاع از آزادی مطبوعات را به دفاع از روزنامه "میزان" بدل کردند. ولی سازمان ما نمیتواند با هیچیک از این مواضع موافق باشد. مبارزه با "آزادبخوای" لیبرالها نیز بجز گذار از راه مبارزه پیگیر برای تحقق مطالبات دمکراتیک مقدور نیست. ما توقیف روزنامه "میزان" را زمینه‌ای میدانیم تا به نفو آزادیهای دمکراتیک در تمامیت خود اعتراض کنیم و از همه آزادیخواهان، دمکراتها، مین پرستان، مسلمانان انقلابی و ... دعوت می‌کنیم تا به دفاع از آزادیهای دمکراتیک برخیزند و هیچگونه محدودیتی برای آن قایل نشوند. کمونیستها باید در پیشاپیش این جنبش حرکت کنند و نه اینکه منفرد و مجزا خود را کنار بکشند و فکر کنند این دعوا به ما مربوط نیست. از آزادی "میزان"ها و "مبارز" یا هر نشریه انقلابی دیگر مسلماً پرولتاریا سود خواهد برد، زیرا "میزان" همواره آزاد خواهد ماند اگر چه "میزان" نباشد (نقل از مبارز-توفان).

با این روحیه است که ما ممنوعیت "سلام" و "نشاط" را محکوم می‌کنیم و خواهان آزادی همه مطبوعات هستیم.

نامه سرگشاده...

واقعیت این است که هیچ کدام از اینها در ایران رعایت نمی‌شود. خاتمی رئیس جمهور و نماینده رژیم است که با کمک به گروه‌های تروریستی اسلامی از جمله حزب الله لبنان علیه صلح در جهان عمل می‌کند. در ایران "عدالت" بر پایه قوانین اسلامی از جمله قانون قصاص استوار است و خاتمی ضد آن نیست. او هرگز موضعی ضد قوانین اسلامی جاری در ایران که سنگار و قطع عضو را مجاز می‌شمارند، نگرفته است. خاتمی هرگز مخالفت خود را با تبعیض‌های قومی ابراز نکرده است. آیا مثلاً یک کرد می‌تواند در ایران مسئولیت مهمی را اشغال کند؟ آیا خاتمی تاکنون محدودیت‌هایی را که به اقلیت‌های مذهبی از جمله یهودیان ایرانی اعمال می‌شود و یا بهاییانی که کماکان مورد آزار، زندان و حتا اعدام قرار می‌گیرند، محکوم کرده است؟ آیا خاتمی موافق است که زنان، یعنی نصف جامعه، لااقل در انتخاب لباس خود آزاد باشند و به تصمیم خود حجاب اسلامی را قبول یا رد کنند؟ به نظر خود شما "آزادی‌های پایه‌ای" که در ایران رعایت می‌شوند، کدام هستند؟ آیا واقعیت ندارد که رژیم اسلامی در خصوصی‌ترین بخش زندگی مردم هم دخالت می‌کند؟ خاتمی برای لااقل کمتر کردن این فشارها در طی دو سال ریاست جمهوری‌اش چه کرده است؟ آیا او به عنوان رئیس شورای عالی امنیت ملی رژیم از نیروهای انتظامی نخواست که دانشجویانی را که برای آزادی و دموکراسی در تیرماه گذشته به خیابان‌ها آمده بودند، دستگیر کنند و تحویل مقامات قضایی دهند؟

آقای مدیر کل!

واقعیت این است که دو سال ریاست جمهوری خاتمی تغییر محسوسی را به وجود نیاورده است. اگر کشورهای غربی سعی در القاء این موضوع می‌کنند که جناح خاتمی با جناح خامنه‌ای، ولی فقیه رژیم، متفاوت است، فقط به این دلیل است که آن‌ها می‌خواهند قراردادهای اقتصادی با رژیم اسلامی ببندند و سردهای کلان از ثروت‌های ملی ایران به جیب بزنند، بدون این که افکار عمومی این کشورها اعتراض کنند که چرا با چنین رژیمی مرادوه دارند. وگرنه جناح خاتمی نیز بخشی از یک نظام اسلامی است که اساساً ضددموکراتیک و از اعصار گذشته سر بیرون آورده است.

به نظر ما یونسکو با دعوت از نماینده رژیم جمهوری اسلامی اهداف اعلام شده خودش را آشکارا نقض کرده است. به همین جهت ما به این دعوت شدیداً اعتراض می‌کنیم و قدم خاتمی را به عنوان یک جنایتکار علیه بشریت خیر نمی‌دانیم.

آقای مدیر کل! احتراطات فائقه ما را بپذیرید.

سازمان کارگران مبارز ایران - حزب کار ایران (توفان) - واحد فرانسه

فعالین سازمان فداییان (اقلیت) در فرانسه

اطلاعیه مطبوعاتی...

میدان آمده‌اند، در شرایطی صورت می‌گیرد که جناح "مدرن و اصلاح‌طلب" رژیم به ادعای دموکراسی خواهی و اختلاف اطلاعاتی سلیقه‌ای که در مورد خروج نظام سرمایه‌داری ایران از بحران اجتماعی با جناح فنتیک و حزب الله دارد، اما در پاسخ به دگراندیشانی که به نحوی از انحا موجودیت حکومت و اساس ضدمردمی آن یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی را به زیر سؤال برند، متحد عمل کرده و نیروهای سازنده و ترقی‌خواه جامعه را با عناوین "اخلال‌گر" و "ضدانقلاب"، بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند. آن‌ها (ارتجاع) خوب می‌دانند که کوچک‌ترین عقب‌نشینی در مقابل جبهه انقلاب و توده مردم ایران منجر به ترک برداشتن و فروپاشی نظام جابرانه و اسلامی‌شان خواهد گشت. از این رو مجموعه جناح‌های هیئت حاکمه اسلامی قاطعانه از هستی انگلی و موقعیت طبقاتی خود دفاع کرده و به اقدام ضدانسانی و بربرمنشانه‌ای دست خواهند زد. چه بیهوده آن دوره‌گردان و کارچاق‌کنان سیاسی که راه سعادت و آسایش مردم شریف ایران را نه در براندازی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت انقلابی و مردمی، بلکه در سازش با همین قانون اساسی پس‌مانده و در انسداد با رئیس جمهور نمکین‌شان و کسب مشروعیت از سوی دول امپریالیستی اروپایی می‌بینند. اینان به واقع مدافع جامعه زدن و دموکراتیک اسلامی ایران‌اند و رسالتی جز خاک پاشاندن در چشم مردم ایران ندارند.

ما کمونیست‌ها و انقلابیون همراه با میلیون‌ها مردم زحمتکش تشنه آزادی و برابری ایران، از همه انسان‌های آزاده، نهادهای دموکراتیک و بشردوست می‌خواهیم تا با محکوم کردن آزار و شکنجه دانشجویان در بند دانشگاه تبریز، آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی ایران را طلب کنند و در جهت افشا و انزوی بین‌المللی رژیم فاشیست و جنایت‌پیشه جمهوری اسلامی بکوشند.

همه زندانیان سیاسی بدون قید و شرط

آزاد باید گردند!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی و سوسیالیسم!

سازمان کارگران مبارز ایران

حزب کار ایران (توفان) ۱۴ مهر ۷۸

اتحاد فداییان...

سایه سنگین این اتهامات بجای مقابله با این دروغها و بدون تحلیل در باره آنها قلمش به کجراه رفته است.

هر اساسنامه کمونیستی که متکی بر موازین سازمانی لنینی پی ریزی شود نخست باید بر اعتماد رفیقانه استوار باشد. باین مفهوم که کسانی که به حزب می پیوندند مطمئن هستند که در کنار رفیقی قرار می گیرند که مانند آنها برای آینده کمونیستی و جامعه انسانی مبارزه می کند، انضباط سازمانی بر این شالوده ساخته می گردد. هیچ انضباطی را نمی توان بر شالوده سوء ظن و بدبینی و اینکه مواظب باشیم سرمان کلاه نرود استوار ساخت. بهترین مواد اساسنامه با این درک و از این زاویه دید، به حرف پوچی بدل می گردد. پس باید در درجه اول اساسنامه را برای ارتزی از کمونیستها تدوین کرد که آماده جنگ اند و به وحدت پولادین و آمادگی رزمی فراوان نیاز دارند. در سازمان آنها اعتماد رفیقانه مبنای کار است که هیچ تناقضی با امر پنهانکاری ندارد. سوء ظن در تشکیلات باین مفهوم است که ما علی الاصول به رفیق همتشکیلاتی خود مظنون باشیم و مواظب باشیم بندهائی در اساسنامه تدوین کنیم که کمترین ضرر را به ما بزنند حال آنکه پنهانکاری به ما می آموزد که در اختیار هر رفیق قابل اعتماد، اطلاعات، در همان حدی بگذاریم که مربوط به کار وی است و نیازش اقتضا می کند.

اساس یک اساسنامه بر پنهانکاری نیست ولی بر اعتماد رفیقانه هست. اساسنامه روابط درونی سازمان را تنظیم و روشن می کند، از حقوق اعضاء و تکالیف آنها سخن می راند و غیره... اما اساسنامه شما چگونه است؟

شما نخست اساسنامه را با این روح می نویسید که کسی نباید نظریات را در درون سرکوب کند، باید گرایشات مختلف را بپذیرد، باید از اعمال فشار پرهیز کند، آزادی واقعی را امکان پذیر سازد، تصمیم آزادانه در رابطه با اختلاف نظرها را ممکن سازد، کسی را مجبور به دفاع از مواضع غیر خود ننماید، حق اظهار نظر از فرد را در مورد بیان نظرات تشکیلاتی اش نگیرد و از این قبیل منعها و ایرادهای بی ارزش. می شود این طومار را با همدارها و پندهای دیگر نیز تکمیل کرد از جمله اینکه شکنجه در تشکیلات ممنوع است. هر کس حق دارد آزادانه حق دیگران را پایمال کند بدون آنکه به حق خودش خدشه ای وارد شود. ما طالب آزادیهای بی قید و شرط در درون تشکیلات هستیم و برای اینکه جلوی دهان بورژواها و خرده

بورژواها را بگیریم تشکیلاتمان را علنی می کنیم و حق اظهار نظر را برای رعایت دموکراسی به ضد کمونیستها می دهیم تا فردا به ما اتهام نزنند که مستبد بودیم. ما هوادار تشکیل بی قید و شرط فراکیسون برای نابودی جنبش کمونیستی در درون سازمانمان هستیم تا کسی به ما اتهام نزد که دموکرات نیستیم و حق تشکیل فراکیسونیم را به شیوه "استالینیس" لغو کرده ایم. روشن است که ما به کنایه این موارد را شمردیم ولی حقیقت این است که شما از موازین لنینی حزب طبقه کارگر یک محفل سوسیال دموکرات بی بو و خاصیت ساخته اید که فقط بدرد تمجید کیهان لندن می خورد تا از شما بعنوان کمونیستهای عاقل صحبت کند.

شما می نویسید: "نظمی که سازمان از اعضای خود طلب می کند، تنها می تواند در چهار چوب آزادی واقعی برای بحث و انتقاد امکان پذیر باشد" (صفحه ۵۲ فصل دوم بند ۱۰).

آیا سازمان شما اساساً نظمی طلب می کند؟ حد آزادی واقعی! را در سازمان شما چه کسی تعیین می کند؟ همه اعضاء؟ مرکزیت؟ و یا از پا افتادن سخنوران پس از روزها بحثهای بی سرانجام؟ خلاصه اگر فردی از اعضاء سازمان بحثها را آزادانه ندانست و به کفایت مذاکرات چون نظر فرد وی تامین نمی شود و اکثریت ملعبه دست وی نمی گردد رضایت نداد، آیا مرکزیت حاضر است "مستبدانه" وی را به جای خود بنشانند و وی را بر رعایت موازین لنینی سازمانی و تبعیت بی چون چرا از نظر اکثریت فرا خوانند؟

بند ۱۱ اساسنامه بکلی مضحک است: "سازمان در چهارچوب برنامه، امکان وجود گرایشات و مخالفتها را می پذیرد و هرگونه راه حل سرکوبگرانه و اعمال فشار بر اعضاء را محکوم می کند". سازمان شما امری را که هنوز معلوم نیست اتفاق افتد از قبل محکوم می کند مگر اینکه بپذیریم در قاموس شما اصل بر این باشد که شما انتظار آنرا دارید که روش سرکوبگرانه برای پیشبرد نظرات در سازمان شما در پیش گرفته شود. مگر اینکه شما بپذیرید که این یک بیماری غیر قابل علاج در سازمانهای لنینیستی است و شما می خواهید با این بند مضحک سرکوبگر را بترسانید! و از آزادی بیان نظر دگراندیشان در حزب حمایت کنید. پس در یک کلام بگوئید که شما حزب دگراندیشان بوجود آورده اید و نه حزب کمونیستها.

شما تصور از حزبی دارید که رهبران آن از روز اول کمین کرده اند تا جلوی افکار را بگیرند به همه لگام زنند و انتقاد را قدغن نمایند به گرایشات

مختلف حق حیات ندهند و اندیشیدن را ممنوع کنند، شما با این روحیه اساسنامه خود را نوشته اید. سازمانی که بر این اساس بوجود آید از همان روز اول تکلیفش روشن است. معلوم می شود میکروب مبارزه با لنینیسم به شما نیز تا دورترین زوایای سازمانی سرایت کرده است.

شما در بند ۱۲ می آورید: "آزادی انتقاد و مباحثه حول سیاستهای سازمان... بدون کوچکترین دسته بندی تا تدارک کنگره بدون هیچگونه محدودیتی انجام می پذیرد تا در کنگره نمایندگان در رابطه با اختلاف نظرات آزادانه تصمیم بگیرند"!!!.

مگر کسی علم غیب دارد تا بداند که قبل از تشکیل کنگره دسته بندی خاصی صورت گرفته و یا نگرفته است و یا کسانی بدور هم نشسته و یا ننشسته اند؟

روی سخن شما با چه کسانی است که گویا در پشت پرده در صدد ایجاد محدودیت انتقاد هستند تا نمایندگان را به اتخاذ تصمیماتی خلاف نظریات شما وادار نمایند. آیا این خود نطفه انشعاب نیست؟

حقیقتاً خنده آور و در عین حال باعث تاسف است که رویزیونیسم و ترورتسکیسم چه ضربات شکننده ای به جنبش کمونیستی زده اند. برای شما اصل بر آزادی بدیهی مباحثه نیست که حزب فقط شکل پیشبرد، نتیجه گیری و تصمیم گیری و اجرای آنرا را باید نظم دهد بلکه برای شما این مطرح است که حزب باید آزادی را اساساً تامین کند. فاتحه حزبی را که بحث سازمانیش از روز نخست نه تنظیم روابط صحیح برای ادامه زندگی و پیشبرد کار حزب بلکه تضمین و تاکید این امر است که آزادی انتقاد و مباحث را تامین می کند و قسم می خورد که آنرا رعایت کند تا سرکسی کلاه نرود، باید خواند. مخاطب شما از روز نخست که وارد حزب شده اید مرکزیت آن است که برای شما مشکل از نیروی سرکوبگر و مستبد و توطئه گر است. شما تمامی اساسنامه را با این روح که زیر آب رهبری را که بالقوه خائن است بزئید، نوشته اید. شما در بند ۱۶ می آورید: "سازمان نمی تواند از اعضائی که حول مواضع بخصوصی اختلاف نظر دارند و قادر نیستند از آن مواضع دفاع کنند، مجبور به دفاع از آن مواضع بنماید. عضو حق دارد نظرات خودش را هم در کنار نظرات تشکیلات بیان نماید"!!!.

شما برای کلمات قبلی خود نیز احترامی قایل نیستید آخر بچه دلیل یک عضو پس از بحثهای آزادانه و بدون محدودیت پیش از کنگره و تصمیم آزادانه نمایندگان کنگره در مورد موضوع ویژه ای ادامه در صفحه ۹

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری

شوونیست‌های آذری...

و خودشان در پشت پرده به توری آذربایجان جنوبی و شمالی دامن می‌زنند. دشمنی ایران با آمریکا و اسرائیل و دخالت‌های آن در ترکیه و رقابتش با پان‌ترکیست‌ها در قفقاز راه را برای سربازگیری و تبلیغات و دیسه چینی‌های ارتجاع در منطقه گشود. حال باید ملت‌ها قربانی سیاست‌های پان‌تورکیستی و پان‌اسلامیستی مرتجعین منطقه گردند. امپریالیست‌ها برای توسعه طلبی خود از دو محور ایدئولوژیک استفاده می‌کنند یکی "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و دیگری "حقوق بشر". با همین پرچم است که بر زمینه وجود یک رژیم ارتجاعی در ایران و تکیه بر نفرت آفرینی ملی کار فشار به جمهوری اسلامی را آغاز کرده‌اند.

نمونه بارز آن حمایت امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل برای نفوذ در جمهوری آذربایجان و علم کردن ترکیه برای تبلیغات تهوع‌آور پان‌تورکیستی در منطقه قفقاز و آذربایجان ایران که در واقع سرزمین اصلی آذربایجان است، می‌باشد. در این زمینه سازمان امنیت ترکیه (میت) از زمان سلطنت پهلوی فعال بود و دانشجویان آذربایجانی را برای همکاری با سازمان امنیت ترکیه و جدائی آذربایجان از ایران تشویق می‌کرد. تلاش می‌کرد با دادن بورس تحصیلی به آنها و ایجاد تسهیلات تحصیلی و مسافرتی و امکانات رفاهی دانشجویی برای آنها، عوامل معینی برای خود دست و پا کند و آنها را برای روز مبادا در پوست پیاز بخواهاند. این سیاست را دولت ترکیه هنوز هم ادامه می‌دهد و ایرانی‌های آذربایجانی تبار در سفارت ترکیه و یا در کشور ترکیه از حقوق ویژه‌ای برخوردار می‌گردند. این مسایل "جزئیاتی" نبود که از چشم "آریامهر" پنهان باشد. ولی ترکیه‌ی میلیتاریست آنروز متحد ایران و آمریکا بود و ساواک ایران ترجیح می‌داد دانشجویان میهن پرست کمونیست را تحت تعقیب قرار دهد و زیر شکنجه بکشد تا جاسوسان ترکیه را دستگیر کند. جاسوسان ترکیه که وظیفه ترویج پان‌ترکیسم و تجزیه آذربایجان را داشتند در تحت توجهات منویات ملوکانه رشد می‌کردند. همین سیاست را شاه و آمریکا در مورد مذهبی‌ها، فدائیان اسلام، شریعتی، حسینیه ارشاد و... اعمال می‌کردند. آنتی کمونیسم مذهبی بمنزله "پادزهر کمونیسم" باید در همه عرصه‌ها تقویت می‌شد. همه درها برای تبلیغات ضد کمونیستی به روی مطهری و دکتر شریعتی و نظایر آنها باز بود. همین آقایان سلطنت طلب که در خارج کشورند و مسئولیتهای مهمی در نظام گذشته داشته و از اندیشمندان آن نظام بودند و به ارتجاع سیاه حاکم رنگ و جلای خیره کننده می‌زدند در این اختناق عمومی نقش مهمی ایفاء می‌کردند. حال همه گریه عابد و زاهد و مسلمان شده و "دموکرات" از کار در آمده‌اند.

ظهور مجدد پان‌ترکیسم در منطقه و توطئه‌ای که امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل با دست ترکیه و عمال جمهوری آذربایجان برای گسترش نفوذ در آسیای میانه و قفقاز چیده‌اند و آنرا با دست دراز شده عمال ایرانی خود انجام می‌دهند بخشی از ریشه‌های خود را در همان سیاست شاه خائن دارد که خواستهای مترقی و دموکراتیک نهضت آذربایجان را سرکوب می‌کرد ولی جاسوسان پان‌ترکیست ترکیه در پناه سایه شاهنشاهی رشد می‌کردند. جنبش پان‌ترکیستی اخیر در میان برخی روشنفکران آذری و بویژه در خارج از کشور با یاری دولت ترکیه و سفیر جمهوری آذربایجان زیر نقشه بزرگ آذربایجان با در برگرفتن بخش بزرگی از کردستان ایران و پرچم جمهوری مساواتیست‌های مرتجع پان‌ترکیست شکل گرفت. جمهوری مساواتیست‌ها که با دست امپریالیسم انگلستان در مقابل به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در روسیه پدید آمده بود و به قتل عام کمونیست‌های آذربایجانی دست زد با یاری ارتش سرخ و کارگران قهرمان باکو به زباله دان تاریخ افکنده شد، امروز مظهر استقلال اولین جمهوری آذربایجانی تبلیغ می‌گردد. حال همان پرچم ننگین وسیله تبلیغات پان‌ترکیستی و شوینیستی گرگ‌های خاکستری ایرانی قرار گرفته است. این سیاست برتری ملی نخست با برگزاری شهبای موسیقی آذری آغاز شد و با مبارزه علیه مردم ایران با نفرت تهوع‌آوری نسبت به فارس و ایرانی اوج گرفت. این حرکت، حرکتی عمیقاً ارتجاعی و تجزیه‌طلبانه است. هیچ عنصر دموکرات، مترقی، انقلابی و بطریق اولی هیچ کمونیستی نیست که بتواند از دامن زدن به نفرت ملی حمایت کند و طالب برتری ملی باشد. این محافل ارتجاعی بی جهت می‌کوشند خود را در زیر شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" پنهان کنند، تبلیغات آنها و شعارهایشان تنها بوی مسموم کننده محافل پان‌ترکیستی ترکیه و شزینیسم آذری را می‌دهد و کمونیست‌های ایران با شدت با این محافل ارتجاعی مبارزه خواهند کرد و آنها را افشاء می‌نمایند. خلق آذربایجان نه در گذشته و نه در امروز هیچگاه خواهان جدائی از ایران نبوده است.

خلق آذربایجان هزاران سال است که در کنار سایر خلق‌های ایران با مسالمت زیسته و دارای تاریخ و سرنوشت مشترک بوده و است. آنها بر علیه سلطه اعراب برای آزادی ایران بپاخاستند و مهر خود را بر تاریخ مشترک ایران کوییدند. این خلق با سایر خلق‌های ایران از ریشه‌های عمیق فرهنگی مشترک برخوردار است و از این فرهنگ مشترک الهام می‌گیرد، چهارشنبه سوری مشترک، جشن نوروز و سایر آداب و رسوم مشترک دارد. تاریخ حماسی خلق‌های ایران تاریخ مشترک آنهاست. خلق آذربایجان زمانی در ایران می‌زیست که از کوچ قبایل ترک به ایران و اسکان آنها

در ایران خبری نبود. فرهنگ مشترک ما به مراتب قدیمی‌تر از کوچ قبایل ترک آسیای میانه به ایران است. این قبایل ترک فرهنگ ایرانی را پذیرفتند زیرا این فرهنگ از نظر تاریخی و تکامل آن از نظر تمدن مترقی در ایران، بمراتب پیشرفته‌تر از فرهنگ قبایل عقب مانده ترک بود. ناگفته روشن است که هیچگاه مردم ایران که سرکوب و زیر سلطه قبایل ترک بودند قادر نبودند فرهنگ خود را به آنها تحمیل نمایند. ترکان غزنوی، سلجوقی، گورکانیان تیموریان، قاجاریه و بسیاری قبایل ترک که بر ایران حاکم بودند و دودمان‌های غیر فارس حاکم بر ایران را در اکثریت خود تشکیل می‌دهند با طیب خاطر فرهنگ ایرانی را پذیرفته و زبان فارسی را زبان محاوره و تفاهم میان خلق‌های ایران برسمیت شناختند، این امر با فشار فارس‌ها و تحمیل فارس‌ها و ستم فارس‌ها صورت پذیرفت، نیاز اجتماعی آن عصر این را می‌پذیرفت. همانطور که آموزش زبان انگلیسی نیاز عصر کنونی است و زبان محاوره و تفاهم عمومی در جهان محسوب می‌گردد. تحول تاریخی و رشد فن‌آوری و علوم و اقتصاد و... این امر را به همه خلق‌های جهان "تحمیل" کرده است.

خلق آذربایجان آنروز که بخشی از ایران بود و با توطئه امپریالیسم انگلستان و زد و بند با ارتجاع تزاریسم از ایران جدا نشده بود دارای این تاریخ مشترک با سایر خلق‌های ایران بود و هست. مردم آذربایجان شوروی سابق پس از آزادی از زیر سلطه تزارهای نوین فوراً جشن باستانی نوروز و چهارشنبه سوری و سایر عناصر مشترک فرهنگ ایرانی را که فقط فرهنگ فارس نیست و تا افغانستان، آسیای میانه، پاکستان، هندوستان، عراق، بخش آذربایجان نشین ترکیه فعلی و تمام سرزمین‌های کرد نشین را در بر می‌گیرد، احیاء کردند، سیاست‌های پان‌اسلامیستی و ارتجاعی جمهوری اسلامی به روابط حسنه و دوستی و خوشایندی و همبستگی تاریخی ایران با خلق آذری جمهوری آذربایجان صدمه زد و می‌زند. دشمن مشترک خلق‌های ایران جمهوری مرتجع اسلامی است که آذربایجانی‌های مترقی باید سرنوشتی آنرا طلب کنند.

این خلق در مقابل سلطه طلبی ترکان عثمانی که به خاک آذربایجان تجاوز نمودند بپا خواست و آنها را از شهر قهرمان پرور تبریز به بیرون ریخت. خلق آذربایجان پیشقراول نهضت مشروطیت ایران بود. فرزندان این خلق، قهرمانان ملی ایرانند. نام ستارخان و باقر خان بر تارک تاریخ مشترک ایران می‌درخشد. حیدر عموغلی، تقی ارانی، فریدون ابراهیمی و بسیاری چهره‌های درخشان جنبش کمونیستی ایران از سرزمین آذربایجان بپاخاسته‌اند. بسیاری از چهره‌های

شوونیست‌های آذری...

نامدار تاریخ ادبیات و علوم و مبارزات مردم ایران نظیر کسروی، شهریار، خیابانی، هشترودی، شفق، غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی... ایرانی آذربایجانی تبارند. و از مشاهیر ایرانند. اینکه تزارها بخشی از آذربایجان را از ایران جدا کردند که امروز به پایگاه امپریالیسم آمریکا، صهیونیسم اسرائیل و پان‌تورکیست‌های ترکیه بدل شده است ذره‌ای از این احساس همبستگی میان خلقهای ایران نیکاهد. طبیعتاً خلق جمهوری آذربایجان خودش در مورد آینده سرنوشت خودش تصمیم می‌گیرد، اوست که سرانجام تشخیص می‌دهد که باید یوغ اسارت امپریالیسم آمریکا و یا دیکته پان‌تورکیست‌های ترکیه را تحمل کند و یا خیر. اوست که باید سرانجام بپاییزد که کشورش را از وضعیت نابسامان کنونی که به مستعمره آمریکا در زیر رهبری عامل کا.گ.ب. آقای علی‌وف بدل شده است، نجات دهد. اوست که باید راساً شخصیت تاریخی خویش را نشان دهد و اجازه ندهد چون گماشتگان میلیتاریست‌های ترکیه با وی رفتار گردد. ما کمونیست‌های ایران از حقوق دموکراتیک خلق آذربایجان برای آموزش به زبان آذری بصورت رسمی در مدارس حمایت می‌کنیم، ما کمونیست‌ها با رفع هرگونه ستم ملی موافقیم، ما کمونیست‌های ایرانی بخاطر همین حمایت سالها مورد تعقیب و دشمنی سلطنت‌طلبان، امپریالیست‌ها، صهیونیست‌ها قرار گرفته بودیم و می‌گیریم. آنها به ما نسبت تجزیه‌طلب می‌داند و می‌دهند. بسیاری از رفقای ما که در صفوف حزب توده ایران در دورانی که این حزب حزب طبقه کارگر ایران بود می‌رزمیدند در این راه جانباخته‌اند. برادر رفیق ما احمد قاسمی بنیان‌گذار حزب ما، عضو سازمان افسری حزب توده ایران با درجه سرگردی برای حمایت از مبارزات مردم آذربایجان به آنجا رفت تا به نهضت دموکراتیک آذربایجان یاری رساند. وقتی رهبران فرقه دموکرات ایران را ترک گفتند وی مردانه ایستاد و رزمید تا از پای در افتاد، زیرا به منزله کمونیستی با تبار فارس برای حقوق کمونیست‌های مردم آذربایجان صمیمانه می‌رزمید. وی مظهر همبستگی بین خلقهای ماست. ما کمونیست‌ها امروز نیز مورد آزار و اذیت دشمنان مشترک خلقهای ایران هستیم ولی ما خواهان جدائی آذربایجان از ایران نیستیم، ما برای ایرانی دموکراتیک که از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌گذرد می‌رزمیم. ما مبالغ وحدت دموکراتیک همه خلقهای ایران هستیم. ما با هرگونه شونیسم و برتری طلبی ملی مبارزه می‌نمائیم. آنها که بهر بهانه

حساب خود را از این مبارزه مشترک دموکراتیک جدا می‌کنند و ابلهانه فکر می‌کنند با کمک سازمان امنیت ترکیه و یا سیای آمریکا یک سر پل امپریالیستی جدید در منطقه می‌سازند و این توطئه را با تبلیغات ضد فارس و ایرانی پوشش می‌دهند، دوام چندانی نخواهند آورد. آنها عملاً متحد رژیم جمهوری اسلامی خواهند بود زیرا مبارزه مشترک دموکراتیک برای ایرانی دموکراتیک را منحرف می‌کنند، آنها از ستم حاکمیت در ایران برای بسیج توده مردم بخاطر مبارزه با این حکومت استفاده نمی‌کنند بلکه برعکس در کار یک مبارزه مشترک تخریب می‌کنند و سایر خلقهای ایران را به حال خود رها کرده و آتش خود را بار می‌گذارند. آنها حاضرند برای "رهائی" خود با جمهوری اسلامی نیز کنار بیایند. همه ملی‌گراها این کوریبینی ملی را دارند. طبیعی است که سرنوشت غم‌انگیزی در انتظار این عده است. آنها که دچار نادانی سیاسی اند شاید بخود آیتند، برخی هستند که بوی پول به مشامشان رسیده است و فکر می‌کنند از برکت غارت امپریالیستی در آذربایجان تکه پاره‌هایی نیز به آنها می‌رسد، برخی هستند که آگاهانه در خدمت عمال بیگانه قرار دارند و برخی که ساده‌لوحانه راه رفع ستم ملی در ایران را که در شکل فرهنگی بروز می‌کند در این بیراهه جستجو می‌کنند، روی ما با این دسته اخیر است تا بخود آیتند و جبهه خود را از این باند امپریالیستی جدا کنند. این بیچاره‌های پان‌تورکیست در اولین سازش میان ایران و آمریکا و اسرائیل قربانی خواهند شد و اثری هم از این محافل ارتجاعی پان‌تورکیستی باقی نخواهد ماند. پیوندهای میان خلقهای ایران، همسرنوشتی پرولتاریای ایران بسیار قدرتمندتر از لولیدن این بوزینه‌های بیگانه است. مهم نیست که کسی از آنها فریب خورده باشد یا نخورده باشد برای ارزیابی ما مهم این است که سیاست حاکم بر این حرکت دقیقاً در استراتژی امپریالیسم و صهیونیسم جهانی قرار دارد و با آن می‌خواند. این عده فقط آتش بیار معرکه هستند. اینکه این عده با امپریالیسم برخوردارند، اینکه این عده با صهیونیسم برخوردارند، اینکه این عده از وحدت بخشی از خاک ترکیه که آذربایجانی نشین است با سایر بخشهای آذربایجان سخنی به میان نمی‌آورند و مسخره آمیز و مشکوک مدعی اند که گویا مهاجرت آذربایجانیها به این بخش از خاک ترکیه در اثر فشار فارسها بوده و نمی‌تواند دلیل ادعای ارضی نسبت به دولت ترکیه باشد، اینکه خواهان تجزیه ترکیه به ترک و کرد نیستند، اینکه قتل عام ارامنه و تصاحب

سرزمینهای آنها را بفتح پان‌ترکیست‌ها زیر سیلی در می‌کنند همه و همه نشانه آن است تا به چه حد این حرکت گسندیده و عامل دست امپریالیسم، صهیونیسم، پان‌تورکیسم است. اینکه این عده راه افتاده‌اند تا از نظر فکری حتی چهره‌های درخشان ایرانیهای آذری تبار نظیر ستارخان، باقرخان، امیر خیزی، ارانی، کسروی، هشترودی، غلامحسین ساعدی و سایرین را لجن مال کنند و با یک اتهام که اینها همه شوینیست‌های فارس هستند و به آذربایجان ربطی ندارند زمینه جدائی پیوندهای عاطفی میان خلقهای ایران را بگسلند، حاکی از آن است که اندیشمندان این حرکت حساب شده تا به چه درجه با برنامه کار کرده در کلیه زمینه‌ها فعال‌اند. آنها نقش نهیلیستی خود را که لگد زدن به گذشته است در دوران آموزشی خود خوب آموخته‌اند. بریدن سنتها، آتش زدن منبع الهام مردم، بی‌هویت کردن آنها اتفاقاً بخشی از سیاست عمومی امپریالیستی و رویزیونیستی است. برخوردار نهیلیستی به گذشته جنبش افتخارآمیز کمونیستی ایران در گذشته، برخوردار نهیلیستی و مد روز به گذشته جنبش کمونیستی جهان در دوران لنین و استالین نیز از همین خانواده برخوردارهاست. کارنامه سیاه آنها به اینجا ختم نمی‌گردد، نشان دادن و تشویق به دیدن ویدئوهای تقلبی در مورد تاریخ آذربایجان که با یاری عوامل امنیتی جمهوری آذربایجان تهیه شده است و بین آذربایجان ایران توزیع می‌گردد، ممنوعیت اکید تکلم به زبان فارسی در خانواده تا هرگونه پیوندی با سایر خلقهای ایران بگسلد و به موازات آن منع همکاری با فارسها و رفتن به مجامع آنها چه مجامع سیاسی، دموکراتیک و چه مجامع جشن و سرور و چه مجامع فرهنگی تا مبادا بارقه‌ای از نزدیکی ایجاد گردد و همزمان با آن تبلیغات چندش آزر و شوینیستی ضد فارس در میان مردم و بویژه در خارج از کشور، ترغیب به آنچه فقط "آذری" است و "بوی فارس" نمی‌دهد با این نیت که دره عمیقی از نظر فکری میان ترک و فارس ایجاد کنند تا قصابهای آتی را برای نیت شوم خود در دامان خویش پرورش دهند، آذربایجانیها که انسان را بیاد سازمان جنایتکار "اوچکا"ی آلبانی تبارهای یوگسلاوی می‌اندازد، حرکت ایدئولوژیک راستگرایان و ایدئولوگهای دست پرورده آذری که در صدد ایجاد زمینه فکری لازم برای جدائی هستند، سیاستی است که این عده در پیش گرفته‌اند. این حرکت نمی‌تواند مورد تأیید خلق آذربایجان باشد. در ایران کوچکترین بازتابی در ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش

ناظم حکمت شاعر کمونیست ترکیه

است. آثار ناظم حکمت در ایران در زمان سلطنت منفور پهلوی ممنوع بود و هر کس را با منظومه آثار وی دستگیر می‌کردند باید سالها در کنج زندان همچون خود ناظم حکمت آب خنک می‌خورده. اگر وی را بر سر مرز ایران با شعر "هر اکلیت" می‌گرفتند معلوم نبود دوباره از زندان آزاد شود. دهانش را مانند فرخی یزدی میدوختند تا "اقلیتهای ملی" را به قیام تحریک نکنند.

ناظم حکمت رفیق ترک ما و شاعر مشهور کمونیست در عرصه جهان در سال ۱۹۶۰ با شدیدترین وجهی از جانب پان ترکیستها حاکم در ترکیه مورد حمله قرار می‌گیرد و به جرم کمونیست بودن، بجرم ایمان به رسالت طبقه کارگر به عنوان خائن به وطن به توده‌ها معرفی می‌گردد. آنها در مطبوعات ترکیه می‌نویسند: "ناظم حکمت خیانت بوطن را هنوز ادامه می‌دهد".

وی این شعر را در جواب به پان‌تورکیستها سروده است.

خائن وطن

"ناظم حکمت خیانت بوطن را هنوز ادامه می‌دهد".

"نیمه مستعمره آمریکا هستیم"، گفت حکمت.

"در یک روزنامه آنکارا، در سه ستون با حروف درشت سیاه منتشر شد این‌ها.

در یک روزنامه آنکارا، بغل عکس آدمیرال ویلیامسن.

در ۶۶ سانتیمتر مربع، نیش تا بناگوش می‌خندد آدمیرال آمریکائی.

آمریکا به بودجه مان ۱۲۰ میلیون لیره هبه کرد، ۱۲۰ میلیون لیره".

"نیمه مستعمره آمریکا هستیم"، گفت حکمت.

"ناظم حکمت خیانت بوطن را هنوز ادامه می‌دهد".

بله خائن وطنم، شما وطن پرورید، شما وطن دوستید.

من خائن وطنم، من خائن وطنم،

وطن اگر مزارعتان،

اگر توی گاو صندوقها و دفترچه چکهایتان است وطن،

وطن اگر، مثل سگ در سرما لرزیدن، و در تابستان از مالاریا

جان‌کندن،

اگر نوشیدن خون سرخ ملت در کارخانه هایتان است وطن،

وطن اگر، ناخنهای اربابهایتان، وطن اگر، تعلیم دین بزور سر

نیزه، وطن اگر باتوم پلیس،

اگر طلبها و عایداتان است وطن،

وطن اگر با یگاهاهای آمریکائی، تجهیزات آمریکائی و

توپهایشان،

وطن اگر، رهائی نیافتن از تاریکیهای گندیده شماست،

من خائن وطنم.

بنویسید در سه ستون، با حروف درشت سیاه

"ناظم حکمت خیانت بوطن را هنوز ادامه می‌دهد".

در سال ۱۹۰۲ در شهر ملانیک Selanik محمد ناظم پاشا فرماندار این شهر صاحب فرزندی شد که نامش را ناظم (ناظم حکمت) گذارد. در این سالها نیروی متجاوز امپریالیسم انگلیس به قصد فلسطین از کانال سوئز عبور کرده و حتی تا سواحل استانبول پیش آمده بود. در همین مان محمد ناظم پاشا میز کارش به استانبول منتقل شد. وی که مردل مصمم و جوانمرد، با اندیشه‌ای لیبرال بود هر چندگاهی بفرمانداری شهرهای مختلف تعیین می‌شد. ناظم پاشا یکی از مریدان مولانا جلال‌الدین بود و همیشه کوشش داشت که اندیشه‌های خود را به ناظم منتقل کند. پدر بزرگ ناظم که مردی متدین بود و زبان فارسی را به خوبی تکلم می‌نمود علاقمند بود که ناظم زبان فارسی را بیاموزد تا بهتر بتواند به افکار سعدی، عطار، حافظ، خیام و مولوی پی ببرد. مادر ناظم حکمت جلیله خانم زنی روشنگر و نقاشی ماهر بود. نقاشیهای مادرش، اشعار پدرش و مثنوی لافوتن و آثاری از انقلاب فرانسه که مادرش شبها برای وی می‌خواند در جان روح او موثر بود. اولین و بزرگترین تغییر در روحیه وی با تأثیر بازی کاراگوز Karagöz (خمیه شب بازی از فولکلورهای ترکیه) حاصل می‌شود و کودکی ناظم با تاملها و جنبشهای خلقش رنگ و شکل می‌گیرد.

ناظم حکمت با این زمینه فکری و دیدن استثمار شدید طبقه کارگر ترکیه و ستمی که استعمار به آنها روا می‌داشت برای رهایی بشریت بدرستی به کمونیسم روی می‌آورد و زمانیکه تحت تعقیب قرار می‌گیرد مجبور به مهاجرت به شوروی سوسیالیستی می‌گردد. روزی که دولت ترکیه فرمان عفو عمومی صادر میکند ناظم حکمت از طریق دریاس سیاه به طرابزون می‌آید. در این سفر نیز ناظم طبق معمول یک قلم و شعرهایش را که بزرگترین سلاح رزم وی بود به همراه دارد. نام یکی از شعرهایش "اندیشه بر هر اکلیت" فیلسوف یونانی است که بزبان ترکی با حروف عربی قبل از تغییر خط در ترکیه نوشته شده بود.

در بازرسی در دم مرز ماموری سواد "هر اکلیت" را "هر اقلیت" می‌خواند و می‌گوید: "معلوم می‌شود... تو برای عصیان اقلیتهای ملی به اینجا آمده‌ای!

ناظم می‌گوید: "انصاف داشته باشید! "هر اکلیت" فیلسوف یونانی است".

آره تو بگیری "علاوه بر این یونانی‌ها، هان؟ این را دیگر دادگاه تعیین می‌کند".

ناظم سه ماه در زندان هوپا بسر می‌برد و سپس دست بسته به زندان استانبول منتقل می‌گردد که با فشار افکار عمومی ترکیه و جهان آزاد می‌گردد. ناظم حکمت بارها تحت تعقیب ارتجاع ترک بود و به شوروی مهاجرت نمود. سرانجام فلش که برای زحمتکشان جهان می‌تپید در سوم روتن ۱۹۶۳ از حرکت ایستاد. ناظم حکمت در ایران شهرت دارد زیرا حرف دل ما ایرانی‌ها را می‌زند و بسیاری از روشنگران ایران با آتارش آشنا شدند. بسیاری از اشعارش به فارسی برگردانیده شده

شوونیست‌های آذری...

میان مردم آذربایجان ندارد. آذربایجانی تبارهای ایرانی که بسیاری از آنها در صفوف "توفان" برای سوسیالیسم می‌رزمند با شدت این شیوه‌های تبلیغات فاشیستی و ضد کمونیستی را محکوم می‌کنند.

فراوش نکنیم که هیچگاه نیروهای مترقی و انقلابی و کمونیستهای ترکیه بر این سیاست پان توریستی مهر تأیید نزدند و نمی‌زنند. حساب کمونیستها در همه جا از ملی‌گراها جداست. ناظم حکمت رفیق ترک کمونیست ما در مبارزه با پان‌تورکیستهای ترکیه مجبور به جلای وطن شد و به وزارت فرهنگ یکی از جمهوریهای شوروی سوسیالیستی منسوب گردید. وی خواهان مبارزه مشترک خلقها و کمونیستها و پرولتاریای منطقه بود و نه مبلغ شوم پان‌تورکیسم. عزیز نسین نویسنده انقلابی ترک که تو گوئی ایرانی است صدها بار از این آذربایجانیهای پان توریست به ما کمونیستهای ایرانی نزدیک تر است. وی ناراحت بود که چرا نمی‌تواند به کشوری مسافرت کند و با مردمی آشنا شود که تمام کتابهای وی را به فارسی ترجمه کرده و خوانده‌اند، با مردمی که حتی مقالات وی را چاپ کرده‌اند، با مردمی که سالها نمی‌دانستند که عزیز نسین ایرانی نبوده بلکه ترکی از کشور همسایه ما بوده است زیرا از درد مشترک دو خلق صحبت می‌کرده است. ما کمونیستهای ایرانی از ستار خان، ارانی، حیدر عموغلو، امیر خیزی، قاسمی، ناظم حکمت و عزیز نسین الهام می‌گیریم. ما خواهان برادری و همبستگی با همه مردم ترکیه هستیم ولی این همبستگی فقط برگور پان توریسم، پان ایرانیسم و پان اسلامیسیم میسر است. ما کمونیستها مساله ملی را از مبارزه ضد امپریالیستی جدا نمی‌کنیم. هیچگاه مساله ملی مساله‌ای مطلق و قائم بذات نبوده است و نخواهد بود. مساله ملی در عصر امپریالیسم مساله دعوی خانوادگی بورژوازی "ترک" و "فارس" نیست مساله مشترک مبارزه ضد امپریالیستی است و فقط در این کادر و بستر عمومی این مبارزه قابل حل است. ما هوادار وحدت پرولتاریای همه خلقهای ایران هستیم و فقط از این طریق است که می‌توان به ستم ملی پایان داد. ما همه آذربایجانیهای مترقی ایرانی را فرا می‌خوانیم از هم اکنون در مقابل این توطئه بپا خیزند و در یک کارزار بزرگ تبلیغاتی و ایدئولوژیک سره را از نا سره جدا نمایند. ملی‌گراهای شوینیست خلقهای ایران را منفرد کنند تا وحدت دموکراتیک همه خلقهای ایران ممکن گردد. "توفان" در این زمینه پیشقدم است.

اتحاد فدا بیان...

که مخالف نظر وی است هنوز حق دارد از نظرات خود در کنار نظرات تشکیلات حمایت کند و زیر بار نظر تشکیلات نرود. پس برای چه بحثی صورت گرفت؟ اگر قرار است که پس از بحث آزادانه و بدون محدودیت و سپس تصمیم‌گیری درکنگره باز هم هر کس حرف خودش را بزند و تن به نظم سازمانی ندهد برای چه بحث می‌شود و اساساً چرا بحث می‌شود. این چه تصمیمات اکثریتی است که برای یک نفر پیشیزی ارزش ندارد و خود را ملزم به تبعیت از آن نمی‌داند. این آدم چرا اساساً عضو حزب شده است. وی می‌توانست عضو کانون نویسندگان و روشنفکران شود. می‌توانست عضو کلویی شود که مبلغ افراد منشی است و نه انضباط جمعی. این فرد که به تصمیم دموکراتیک اکثریت گردن نمی‌نهد چگونه عنصر دموکراتیست. وی از هر دیکتاتور خود پرست و خود بینی مستبدتر است و شما حزبی بر پا می‌کنید تا از حقوق این نکبتها دفاع کند تا مبادا در فردای انشعاب، شما را به اعمال دیکتاتوری درون حزبی متهم کند. شما که از اتهامات بورژوازی در اشکال تروتسکیستی، سوسیال رفرمیستی، رویزیونیستی، کائوتسکیستی تا بدین حد می‌هراسید چرا در پی پایه ریزی حزب طبقه کارگر ایران هستید یکی از همین تشکلهای ضد کمونیستی ضد لنین و استالین ببینید. نشریات آنها پر است از این ترهات ضد و سازمانی و بورژوازی زیرا آنها مخالف احزاب رزمنده و ارتشهای مجرب و با انضباط هستند، آنها فقط سازمانهای بی بند و بار و ولنگ و باز را توصیه می‌کنند و شما با عنوان بزرگ کمونیست به دام این جانوران می‌افتید.

شما در ماده ۲۱ فصل سوم در مورد عضویت می‌آورید: "هر کس که برنامه و اساسنامه سازمان را بپذیرد و در یکی از سازمانهای حزبی آن فعالیت کند تصمیمات حزبی را به اجراء در بیاورد و حق عضویت بپردازد، عضو اتحاد فدائیان کمونیست محسوب می‌شود." شما گویا فراموش کرده‌اید که در بند ۱۶ همین اساسنامه این حق نادر را برای عضو حزب قایل شده‌اید که نه تنها تصمیمات حزب را اجراء نکند بلکه در کنار آن افکار خود را نشر دهد. چگونه است که بیکباره عضو حزب مجبور است تصمیمات حزب را به اجراء در آورد؟! آیا این "دیکتاتوری" و "استبداد رهبران و کنگره" و ایجاد "حکومت نظامی" در حزب نیست؟

شما در همین رابطه در بند ۳۶ از وظایف عضو حزب صحبت می‌کنید که موظف است: "از برنامه، اساسنامه، آئین‌نامه‌ها، مصوبات و قسراهای

تشکیلاتی تبعیت کرده و انضباط سازمانی را رعایت کند". و در بند ۳۷ می‌افزاید: "منشی عمومی و رهنمودهای سازمان را قاطعانه به اجراء بگذارد".

با توجه به شرایطی که شما در بندهای نخست برای پذیرش انضباط حزبی قایل شده‌اید و با جمله پردازیهای کشدار و قابل تفسیر و نا روشن "نظمی" را پذیرفته‌اید که تنها در چهارچوب "آزادی واقعی" برای "بحث و انتقاد" امکانپذیر باشد و یا "گرایشات مخالف" را بپذیرد و تبلیغشان را آزاد بگذارد، بی انضباطی و خود سری و شورش خرده بورژوازی را به بخش لاینفک اساسنامه خود بدل ساخته‌اید و در این سازمانی که شما می‌سازید سنگ بر روی سنگ بند نخواهد بود. سازمان شما اساساً تصمیمات و رهنمودهای قابل اجراء ندارد تا کسی موظف به اجرای قاطعانه آن گردد. انضباط حاکم بر آن نظم غیر کمونیستی و لیبرالی است.

شما از ترس اینکه مبدا رهبری "مستبد" بر سر کار آید، از ترس تبلیغات دروغین رویزیونیستها و بورژوازی در مورد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در زمان استالین، در تحت تاثیر پیشنهادات خروچف پس از حمله به "کیش شخصیت استالین" و تغییر اساسنامه حزبی برای باز کردن راه ورود ضد کمونیستهای به مقامات رهبری حزب می‌آورید: "هر عضو شورای مرکزی و یا کمیته مرکزی و هر عضو دفتر سیاسی و دبیر آن نمی‌تواند بیش از سه دوره متوالی در پست خود ابقاء گردد".

دلیل این تصمیم شما کدام است؟ جز اینکه به رهبران منتخب کنگره بدبین هستید. جز اینکه حزب را بر اساس سوء ظن (با هشیاری حزبی اشتباه نشود-توفان) بنیاد نهاده‌اید. رهبران از درون مبارزه حزب بیرون می‌آیند و معمولاً از بهترین، صمیمی ترین، با تجربه ترین، آزموده ترین، از نظر دانش تئوریک نسبت به شناخت علم مارکسیسم لنینیسم داناترین و از نظر شم سیاسی هشیارترین رفقای حزبی هستند. مارکس، انگلس، لنین، استالین و رهبران بسیاری از احزاب کمونیست در جهان، و در ایران ما رفقا ارانی، حیدر عموغلو، امیر خیزی، قاسمی، فروتن، سغانی از زمره آنها هستند. این رهبران در دامان حزب طبقه کارگر پرورش یافته و آبدیده شده‌اند. حفظ رهبران حزب که گنجینه سازمانند و محصول سالها تجربه مبارزه‌اند از وظایف ویژه حزب است. ده‌ها سال طول می‌کشد تا رهبرانی نظیر قاسمی‌ها در ایران ساخته شود، چرا باید حزب در هر سه دوره متوالی از تجربه و اراده و ایده‌ها، نظریات و تصمیمات

این رقفا صرف نظر کند. چه منطقی در این تصمیم نهفته است؟ رویزیونیستها با این شگرد کمونیستها را از حزب اخراج کردند و ترکیب طبقاتی حزب را تغییر دادند و جای کمونیستها را به گورباچفها و یلتسینها واگذار کردند. مگر گورباچف، یلتسین و نظایر آنها بر اساس همین تصمیم به عضویت کمیته مرکزی حزب رویزیونیست شوروی در نیامدند؟ پس چرا نسخه خروچف به درمان مریض منجر نشد. آیا دیکتاتورتر و فاسدتر از بوریس یلتسین رهبری بر شوروی حکومت کرده است؟ شما بدام رویزیونیستها افتاده‌اید. شما اصل را بر این می‌گذارید که این رهبران بالقوه خائن، سرکوبگر، دیکتاتور، قلدر هستند و می‌خواهید با این روش جلوی قلدری را بگیرید. اگر بهترین کادرهای حزبی پس از سالها دیکتاتور، قلدر، مستبد و ضد سازمانی شده‌اند چه استعفا می‌دارد که "رهبران" تازه نفس که فاقد تجربیات قدیمی‌ها هستند یکشنبه راه صد ساله نروند. اگر اصل بر این ایده خرده بورژوازی گذارده شود که به تزکیه نفس بیشتر شبیه است تا ایده کمونیستی اساساً چرا باید سازمانی منضبط و کمونیستی ایجاد کرد و به فراکسیونیم و نمایشات مسخره احزاب سوسیال دموکراتیک در اروپا تن در نداد.

درک شما بطور کلی از حزب طبقه کارگر درک نادرست است، شما مناسبات میان اکثریت و اقلیت در حزب، حقوق اقلیت و اکثریت، اهمیت تصمیمات حزبی، ممنوعیت فراکسیونیم در حزب، و شکل گیری حزب در شرایط مخفی و تکیه بر مرکزیت را در این دوره پنهانکاری بطور کلی نفهمیده‌اید. ما در آینده در این موارد ولی نه فقط ناظر به برنامه شما صحبت خواهیم کرد زیرا این نظر رویزیونیستی در بسیاری از سازمانهای مدعی کمونیستی در ایران وجود دارد. اساسنامه شما از ریشه ویران است و روح کمونیستی در آن نیست. نظمی در آن به چشم نمی‌خورد جز تثبیت ملوک و الطوائفی و ما توصیه می‌کنیم که این طرح را از ریشه تغییر دهید. دوری از لنینیسم و پنهان شدن در پس "سوسیالیسم علمی" همه این عواقب را بدنیاال دارد، از این موضع تا پذیرش افکار کائوتسکی راه درازی نیست. خوب است که بخود آئید و ما بتوانیم مشترکاً حزب واحد طبقه کارگر را تقویت کرده و دامنه نفوذش را گسترش دهیم. ما در این راه آمادگی خود را اعلام می‌کنیم. □

از کمک‌تان متشکریم

حمید از فرانکفورت ۲۰ مارک

کمونیست‌های پیگیرترین مدافعان آزادی‌های دموکراتیک هستند

فروپاشی...

استالین را به باد حمله گرفت که نظریات نادرستی در مورد تشدید مبارزه طبقاتی در شوروی بیان داشته است و نوشت: "در چنین شرایطی بود که استالین حکم نادرست زیرین را که مبنای توجیه تئوریک یک سلسله بی‌قانونیها قرار گرفت بیان داشت: "هر چه قدر پیشرفت کنیم و هر چه قدر موفقیت بدست آوریم، خشم بقایای طبقات بهره‌کش که شکست خورده‌اند بهمان اندازه بیشتر شدت می‌یابد و به اشکال مبارزه حادثه‌متوسل می‌گردند و بیشتر به دولت شوروی زیان وارد می‌سازند(استالین)".

سیر حوادث در شوروی نشان داد حق با استالین بود و نه با خروشچف و دنباله‌روانش نظیر رادمنش. رادمنش با بیان این مطلب می‌خواهد ثابت کند که مبارزه طبقاتی با رسیدن به فاز کمونیسم نه تشدید بلکه تضعیف می‌گردد و لذا لزوم استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا که نماینده منافع طبقه کارگر است بطور کلی منتفی است. دیکتاتوری پرولتاریا لزوم خود را از دست می‌دهد و جای آنرا دولت غیر طبقاتی و به سخنی دولت عموم خلق می‌گیرد.

در برنامه حزب رویزیونیست شوروی می‌آید: "پس از آنکه پیروزی کامل و قطعی سوسیالیسم یعنی مرحله اول کمونیسم و انتقال جامعه را به مرحله ساختمان کمونیسم در خطوط اصلی آن تأمین نمود، دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه تاریخی خود را انجام داده و از نظر وظائف تکامل داخلی ضرورت خود را در اتحاد شوروی از دست داده است. دولت که به مثابه دولت دیکتاتوری پرولتاریا ظهور کرد بدولت تمام خلق و آلت اجرای منافع و اراده تمام خلق تبدیل گردیده است." به موجب این حکم پیش از آنکه دولت به مثابه آلت دیکتاتوری پرولتاریا زائل شود دیکتاتوری طبقه کارگر ضرورت خود را از دست می‌دهد.

مارکسیسم ولی به ما می‌آموزد که دولت وسیله و آلت مبارزه طبقاتی، ارگان ظلم یک طبقه بر طبقه دیگر است. هر دولتی، دولت دیکتاتوری طبقه معینی است. دولت تا زمانی که موجود است، نمی‌تواند مافوق طبقات و عموم خلق قرار گیرد.

کمونیستها فریبکار نیستند آنها بر خلاف بورژواها که ماهیت دیکتاتوری طبقاتی خود را با دغلمکاری پارلمانی می‌پوشانند به صراحت می‌گویند که آنها دیکتاتوری خود را به جای دیکتاتوری بورژوازی می‌گذارند و دموکراسی پرولتاریائی را برقرار می‌سازند. دولت پرولتاریا دولتی دیکتاتوری علیه طبقات سرنگون شده ستمگر و دموکراتیک برای طبقات در زنجیر است که امروز بر قدرت سیاسی دست یافته اند. ماهیت دولت در این خصلت طبقاتی آن نهفته است. آن کس که می‌خواهد به حذف دولت اقدام

کند در حقیقت به حذف دیکتاتوری پرولتاریا که عامل سرکوب طبقات غیر پرولتریست اقدام میکند. وی دولت را از ماهیت طبقاتی آن جدا میکند و این مقوله را به صورت کلمات پوچ و بی‌محتوی در می‌آورد. خروشچف می‌گفت که "دیکتاتوری پرولتاریا قبل از زوال دولت ضرورت خود را از دست می‌دهد" و این شبهه را القاء می‌کرد که گویا پس از پایان دیکتاتوری پرولتاریا یک مرحله باصطلاح "دولت عموم خلقی" نیز موجود می‌باشد.

مارکس در انتقاد از برنامه گوتا نظر خود را در مورد لزوم دیکتاتوری پرولتاریا در دوران گذار بیان داشت. لنین به تشریح این حکم مارکس پرداخت: "بین جامعه سرمایه‌داری و جامعه کمونیستی دورانی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی‌تواند باشد جز دیکتاتوری پرولتاریا". دولت بنا بر این آموزش یعنی دیکتاتوری پرولتاریا زمانی زایل می‌گردد که جامعه و آن هم نه فقط در یک کشور بلکه در عرصه جهانی به کمونیسم رسیده باشد که لزوم سرکوب داخلی و خارجی موجود نباشد. دیکتاتوری پرولتاریا برای تمام این دوران گذار که سرمایه‌داری را از آخرین فاز سوسیالیسم یعنی کمونیسم جدا می‌کند لزوم دارد. زیرا مبارزه طبقاتی از جنبه سیاسی و ایدئولوژیک پایان نرسیده است. در تمام آموزش مارکسیسم ما با این حقیقت روبرو می‌شویم که دیکتاتوری پرولتاریا شکل دولت در مرحله گذار از سرمایه‌داری به مرحله عالی کمونیسم است. نابودی دیکتاتوری پرولتاریا در حقیقت نابودی دولت است. لنین می‌گفت: "گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم البته نمی‌تواند اشکال سیاسی بسیار فراوان و متنوع را بیارند، ولی ماهیت آن در این جریان عیناً ثابت می‌ماند که آن هم عبارت از دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد."

روشن است با این آموزش تاریخی و علمی نمی‌تواند زوال دیکتاتوری پرولتاریا از قبل از دولت دست دهد. برای خروشچف ولی امر طور دیگری است. وی دیکتاتوری پرولتاریا را بدور می‌افکند و دولت را تحت لوای "دولت عموم خلق" که دیگر گویا ماهیت "دیکتاتوری" ندارد حفظ می‌کند. خروشچف تمام آموزش مارکسیسم را در باره ماهیت دولت و جدا ناپذیری ماهیت طبقاتی از شکل دولت بزیر سؤال می‌کشد. برای خروشچف گویا دولت‌هایی نیز وجود دارند که فاقد ماهیت طبقاتی هستند که از جمله آنها یکی همین "دولت عموم خلق" است. لیکن این تئوری رویزیونیستی زهر دیگری نیز در نهاد خود دارد و آن اینکه با طرح "دولت عموم خلق" که پس از زوال دیکتاتوری پرولتاریا مستقر می‌گردد، این القاء شبه

ایجاد می‌شود که گویا پرولتاریا دموکرات نیست. آنها دیکتاتوری پرولتاریا را به عدم دموکراسی متهم می‌کنند و از همان اشتباه رایج ذهنی مردم در باره "دیکتاتوری" که بورژوازی برای تبرئه خویش دامن می‌زند سوء استفاده می‌کند. تو گوئی در دوران استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا خبری از دموکراسی نبوده است و تنها با زوال دیکتاتوری پرولتاریا میدان برای اعمال وسیع دموکراسی باز می‌شود. وقتی آنها اظهار می‌کنند که دموکراسی در تکامل خود با تکامل آتی دموکراسی و تبدیل آن به باصطلاح "دموکراسی عموم خلق" آنها فقط در شرایط تبدیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا به باصطلاح "دولت عموم خلق" دموکراسی عموم خلق ممکن است در حقیقت ترویج یک ایده بورژوائی را بعهده گفته‌اند.

هر فردی که با مارکسیسم آشنا باشد و آموزش دولت و دیکتاتوری پرولتاریا را بشناسد می‌داند که هم دموکراسی و هم دیکتاتوری بمثابة شکل دولت مفهوم طبقاتی دارند. تنها دموکراسی طبقاتی موجود است و هیچ باصطلاح "دموکراسی عموم خلق" نمیتواند وجود داشته‌باشد.

لنین می‌گفت: "دموکراسی برای اکثریت عظیم خلق و سرکوب نمودن با توسل بجزیر یعنی محروم ساختن استثمارگران و ستم‌کاران از دموکراسی، چنین است تعبیر منظره دموکراسی در جریان گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم."

پرولتاریا نسبت به طبقات استثمارگر دیکتاتوری اعمال می‌کند، آنها را سرکوب می‌نماید، مقاومت آنها را درهم می‌شکند ولی نسبت به زحمتکشان رئوف است و دموکراسی بی‌قید و شرط را برایشان اعمال می‌دارد. این دو روی یک سکه است. تنها با دیکتاتوری پرولتاریاست که تکامل و توسعه یسابقه دموکراسی برای توده‌های زحمتکش امکان پذیر است. بدون دیکتاتوری پرولتاریا بحث در باره دموکراسی واقعی برای زحمتکشان اصلاً بی‌معناست. پس چگونه است که خروشچف می‌خواهد بدون اعمال دیکتاتوری، دموکراسی برای زحمتکشان هدیه آورد؟

خروشچف در واقع نظریات بورژواها را تبلیغ می‌کند. دموکراسی بورژوازی، دموکراسی پرولتری را رد می‌نماید و بر عکس دموکراسی پرولتری نافی دموکراسی بورژوازی است. سازش این دو دموکراسی متضاد و آشتی ناپذیر ممکن نیست. دموکراسی بورژوازی هر قدر کاملتر و عمیقتر ریشه کن شود، دموکراسی پرولتری با رهبری طبقه کارگر همانقدر با وسعت بیشتر تکامل می‌یابد. از نقطه نظر بورژوازی که نظر خروشچف نیز هست، وجود چنین وضعی بمعنی عدم وجود دموکراسی در کشور است. خروشچف در ادامه در صفحه ۱۱

فروپاشی...

واقع این توهم را دامن میزند که گویا با وجود اعمال دیکتاتوری نسبت به دشمن طبقاتی نمی توان از دموکراسی دم زد. باید دیکتاتوری را حذف نمود تا به "دموکراسی عموم خلق" دست یافت به دولتی که برای همه باشد. همه با هم."

نظر خروشچف نظریه پوسیده کائوتسکی مرتد است که از "دموکراسی ناب" صحبت می کرد. لنین در انتقاد به این نظریه بود که نوشت: "دموکراسی خالص، نه تنها یک عبارت بیخردانه است که علم درک مبارزه طبقاتی و نفهمیدن ماهیت دولت را آشکار می سازد، بلکه همچنین عبارت بس پوچ و بیمعنایی است. در جامعه کمونیستی دموکراسی با استحاله و تبدیل به عادت از میان خواهد رفت، ولی هیچوقت دموکراسی "خالص" وجود نخواهد داشت. لنین بود که می گفت سیر دیالکتیک تاریخ چنین است: "از حکومت مطلقه به دموکراسی بورژوازی، از دموکراسی بورژوازی به موکراسی پرولتری، از دموکراسی پرولتری به هیچ دموکراسی... این بدان معنا بود که در دوره عالی کمونیسم به موازات از بین رفتن طبقات و نابودی دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی پرولتری نیز از میان می رود. این سخن لنین در عین حال پاسخی به تروتسکیستهای وطنی است که با نفی ماهیت طبقاتی دموکراسی ابلیغ "دموکراسی ناب و بی قید و شرط" مردم را عوامفریبانه بدنبال نخود سیاه می فرستند.

حقیقت آن است که "دولت عموم خلق" خروشچف نیز فاقد ماهیت طبقاتی نبود. این دولت "دموکراسی عموم خلق" مدافع منافع قشر بروکرات ممتاز در شوروی بود که از مدیران کارخانجات و کارمندان و صاحبان دولت و حزب تشکیل شده و از منافع آنها دفاع می کرد. این دولت فاشیستی بود زیرا به شدت کمونیستهای واقعی را که با رویزیونیستها به جنگ برخاسته بودند سرکوب و سر به نیست کرد. این دولت باصطلاح دموکراتیک کوچکترین دموکراسی برای زحمتکشان شوروی به ارمغان نیارود و دموکراسی برای آنها را نیز از بین برد. حمایت از رفیق استالین گوسامالی می شد، کتابهایش قدغن شد، عکسهایش سانور و تحریف گردید. گروهی ناچیز ولی قدرتمند بر سرنوشت پرولتاریای شوروی زیر لوای "دولت عموم خلق" حاکم شدند. ماهیت "دولت تمام خلق" دوران رویزیونیستها مانند همه دولتها ماهیت طبقاتی بود. سبک و روش وی فاشیستی بود زیرا از منافع مرتجعترین اقدار جامعه شوروی از منافع مافیای سرخ که امروزه دیگر دستش رو شده است، حمایت می کرد. زمان لازم بود تا ماهیت این "دولت عموم خلق" بر ملا شود. رویزیونیستها با به زیر سؤال بردن ماهیت دولت، دیکتاتوری پرولتاریا را نیز بزیر سؤال بردند و مفاهیم مارکسیستی دیکتاتوری و دموکراسی را تحریف کردند و دیکتاتوری قشر ممتاز را بر سر کار آورند. □

سخنرانی...

طبقه کارگر ایران برای این به پا خاست تا سندیکا، شورا و اتحادیه مستقل و انقلابی خویش را برپا سازد تا از این طریق در مقابل سرمایه داران زالوصفت از حقوق صنفی - سیاسی خود دفاع نماید. طبقه کارگر ایران بدین خاطر به پا خاست تا از وضعیت معیشتی بهتری برخوردار گردد، از آزادی بیان، عقیده و کلاً از آزادی های سیاسی و دموکراتیک برخوردار گردد. اما رژیم غاصب و ضد مردمی جمهوری اسلامی نه تنها به مطالبات دموکراتیک کارگران پاسخ نداد، بلکه پس از ۲۰ سال حاکمیت ارتجاعی خود وضعیت عادی و فرهنگی کارگران و زحمتکشان ایران را وخیم تر از هر زمان دیگر نمود و آنها را به سوی فقر عمومی سوق داده است. مطابق آمار خود رژیم اکنون نرخ تورم بین ۲۴ تا ۲۶ درصد در نوسان است و نرخ بیکاری به ۲۲ درصد رسیده است. آمارهای رسمی کشور نشان می دهد که تولید ناخالص ملی به مقیاس سالیانه برای هر شهروند ۱/۳ درآمد سالیانه ۲۰ سال پیش میباشد.

کاهش تولید نفت در ایران از ۶ میلیون بشکه در روز و تقلیل آن به ۲/۵ تا ۳ میلیون و با توجه به نرخ رشد بی سابقه جمعیت از ۳۲ میلیون به ۶۵ میلیون و از طرفی سقوط قیمت نفت در بازار جهانی به ویژه در سال های ۹۱ تا ۹۸ میلادی، همراه با رشد بوروکراسی، دزدی و فساد اداری و... وضعیت اسفناکی را برای عموم مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان به بار آورده است. این فشار عظیم اقتصادی همراه با سیاست های فاشیستی و سرکوبگرانه رژیم، واکنش های اجتماعی بزرگی را در سال های اخیر به همراه داشته است. اعتصابات کارگری به ویژه کارگران صنایع نفت و سایر کارخانجات تولیدی برای اضافه دستمزد، برعلیه بیکاری، خصوصی سازی و برای دریافت حقوق به تعویق افتاده و همزمان مطالبه تشکیل اتحادیه مستقل از دولت و... تاثیر به سزایی در پیشروی نیروهای اجتماعی جامعه برعلیه رژیم سرمایه داری اسلامی ایران داشته است. جوانان، روشنفکران، اقلیت های ملی و مذهبی و... به شدت از سوی واپسگرایان حاکم سرکوب می شوند و آنها (مردم) هیچ راهی جز تشدید مبارزه علیه توحش و بربریت و خفقان حاکم نمی بینند. نقطه اوج این اعتراضات را می توان در قیام شش روزه دانشجویان دانشگاه تهران و سایر مردم ایران در تابستان سال جاری مشاهده کرد. مبارزه دانشجویان دانشگاه تهران که در ابتدا به خاطر اعتراض علیه توقیف روزنامه بورژوازی "سلام" شکل گرفت، به سرعت شکلی سیاسی یافت و کل رژیم اسلامی را به مصاف طلبید. طولی نکشید که دسته دسته از مردم سرکوب شده و جان به لب آمده ایران به دانشجویان

پیوستند و چهره سیاسی جامعه ایران به کلی دگرگون گردید. سنگربندی دانشجویان در دانشگاه و به میدان آمدن مردم و اعلام همبستگی با دانشجویان و رادیکال شدن شعارهای مردم، مردمی که سرنگدنی رژیم را با خشم و نفرت فریاد می زدند، رژیم اسلامی را به وحشت مرگ انداخت و سرانجام جناح های هیئت حاکمه به رغم اختلافات سیاسی و جدل جناحی، اما به خاطر حفظ نظام سرمایه داری و موجودیت جمهوری اسلامی متحداً به میدان آمده و فرمان سرکوب این قیام را صادر کردند...

این قیام به واقع نقطه عطفی در طول ۲۰ سال اخیر برعلیه حیات کل نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. این قیام، قیام قشر جوان ومدرن جامعه بر علیه تحجر و استبداد و اختناق ۲۰ ساله بوده است. این جوانان که اکثراً کمتر از ۲۰ سال دارند همان قشری هستند که رژیم اسلامی تلاش نمود تا با قرآن خوانی و شستشوی مغزی آنها را به عصر حجر روانه کند. اما قیام شش روزه دانشجویان نشان داد که این جوانان به راه دیگری روان هستند و خود را برای روز قطعی جدال آماده می کنند. این قیام اگرچه یک جنبش خودجوش و خودانگیخته بود و اگرچه هنوز به درجه ای نرسیده بود که تا با اتحاد تنگاتنگ با طبقه کارگر، به طور جدی رژیم را به زیر کشد، اما این حرکت زنده و انقلابی تاثیر به سزایی بر روان جامعه گذاشت و نشان داد که می توان با رژیم تا به دندان مسلح رو در رو گردید و آن را به عقب راند. این قیام به توده ها آموخت که همه جناح های رژیم اعم از لیبرال و غیرلیبرال، همگی دشمنان مردم، ضددموکراتیک و ارتجاعی اند و همه آنها را باید برانداخت...

رفقای عزیز!

اوضاع ایران به شدت بحرانی است و تضادهای هیئت حاکمه با توده مردم هر روز تشدید می شود. ایران آستان تحولات عظیمی است و این را رژیم و کشورهای امپریالیستی به خوبی احساس می کنند. شک نیست که حل قطعی بحران اجتماعی - اقتصادی ایران و به سر منزل مقصود رساندن جنبش هایی نظیر قیام دانشجویان در تیرماه سال جاری، تنها در گرو رهبری سیاسی طبقه کارگر ایران است و حزب ما با سیاست های صحیح و تاکتیک هایی منطبق بر روحیه و روان جامعه می کوشد نقش تاریخی خود را در تحولات آتی ایران ایفا نماید. گسترش هسته های حزبی... و تلفیق مبارزه مخفی با مبارزه علنی و همزمان با تشدید مبارزه در عرصه ایدئولوژیک برعلیه رفرمیست ها، شبه تروتسکیست ها و انحلال طلبان و... این هاست آن وظایف سنگینی که حزب ما در دستور کار خود قرار داده و خود را برای کارزار نهایی آماده می کند... □

آغاز فروپاشی سوسیالیسم در شوروی یک بازنگری مجدد (۸)

دیکتاتوری پرولتاریا و "دولت عموم خلق" رادمش در تأیید برنامه حزب "کمونیست" اتحاد شوروی در کنگره بیست و دوم نوشت: "برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش مارکسیسم لنینیسم، در باره تحولی که در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در ماهیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت می‌گیرد گشوده است. دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب

کمونیست در اتحاد شوروی به دولت و حزب همه خلق تبدیل می‌گردند. ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا با از میان رفتن طبقات استثمارگر، با شروع ساختمان جامعه کمونیستی از بین می‌رود". (مجله دنیاسال دوم شماره ۳ پائیز ۱۳۴۰) رادمش برای تأکید صحت نظریات کنگره بیست و دوم حزب رویزیونیست شوروی به خیال خودش با پیروی از آموزگارش خروشچف، رفیق ادامه در صفحه ۱۰

"توفان" و پیش‌نویس طرح برنامه و اساسنامه اتحاد فدائیان کمونیست (۸)

اساسنامه پیشنهادی "توفان" با بررسی طرح اساسنامه پیشنهادی سعی می‌کند به سری بحثهای مربوط به این برنامه خاتمه دهد. البته هنوز می‌شد در مورد نفی لزوم حزب واحد طبقه کارگر که از لایبای نظریات برنامه مشهود است سخن راند ولی ما بر آن شدم نقطه نظریات خود را بصورت مثبت و بدون برخورد با این برنامه برشته تحریر در آوریم. زیرا بر آنیم که این بیماری دوران نقاهت رویزیونیستی که دامنگیر بخش بزرگی از جنبش کارگری شده است تنها به سازمان فوق محدود نمی‌شود.

اساس این برنامه بر سوء ظن استوار است و نه بر اعتماد رفیقانه. کسی که در اساس، فلسفه‌ی تشکیل حزب و تجمع رفقا را نفهمد هر طور جمله‌پردازی نماید باز در جانی کارش اشکال پیدا می‌کند. طرح برنامه یاد شده از این قبیل است. این برنامه در تحت تاثیر تحریکات سابقه‌دار رویزیونیستها و تروتسکیستها و سوسیال دموکراتها در باره گذشته‌ی تمام احزاب کمونیستی برشته تحریر در آمده است. این برنامه بر اتهاماتی که بدروغ به جنبش کمونیستی نسبت می‌دهند باور کرده است و در زیر ادامه در صفحه ۵

سخنرانی نماینده حزب کار ایران در مورد اوضاع ایران

بخش‌هایی از سخنرانی نمایندگان حزب کار ایران در مورد اوضاع سیاسی ایران را ذیلا ملاحظه می‌فرمایید. این سخنرانی در اجلاس منطقه‌ای احزاب برادر در هفته اول سپتامبر جاری در آلمان انجام گرفت. در این اجلاس علاوه بر توفان، سازمان م-ل یونان، سازمان برای احیای حزب کمونیست ایتالیا (م-ل) و حزب کمونیست انقلابی ترکیه شرکت داشتند. در پایان اجلاس بیانیه مشترکی نیز تدوین گردید که در شماره آینده توفان انتشار خواهد یافت.

امپریالیسم شاه را در هم شکست و قاطع‌ترین نقش را در سرنگونی رژیم بورژوا کمپرادور ایران ایفا نمود. ادامه در صفحه ۱۱

... رفقای گرامی! طبقه کارگر ایران، این پیشروترین و انقلابی‌ترین طبقه اجتماعی، در بهمن ۵۷ به پا خاست و با اعتصاب سیاسی و سراسری خود کمر رژیم وابسته به



اطلاعیه مطبوعاتی
در رابطه با نامه ۱۴
دانشجوی زندانی دانشگاه
تبریز
"فریاد دادخواهی ما را بشنوید"

۱۴ تن از دانشجویان زندانی دانشگاه تبریز در اعتراض به آزار و اذیت و شکنجه‌های ضدانسانی، نامه‌ای برای وزیر فرهنگ و آموزش عالی کشور ارسال داشتند و خواهان رسیدگی به اوضاع ناهنجار خود شدند. این دانشجویان که در قیام شش روزه تیرماه سال جاری شرکت داشتند، همگی توسط دادگاه ضدانقلاب آذربایجان شرقی به ۷ تا ۹ سال زندان محکوم شده‌اند. شایان ذکر است که بخش‌هایی از این نامه در روزنامه خرداد مورخ ۱۲ مهر ماه ۱۷۸ انتشار یافته است.

انسان‌های آزاده و ترقی‌خواه!
محکومیت به اعدام تعدادی از دانشجویان مبارز و شکنجه هزاران تن از جوانان کشور، جوانانی که برای رهایی کشور از بند خفقان سیاسی و هیولای فقر اقتصادی به ادامه در صفحه ۴

به صفحه آزمایشی «توفان» در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. <http://www.toufan.coolworld.de>

سخنی با خوانندگان
«سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا متخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

آدرس
TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران